

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

عمليات شيندرا



هیأت معارف جنگ
شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

عملیات شیندرا

سرتیپ ۲ نجاتعلی صادقی گویا

چاپ سوم

هیأت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی
تهران، بهار ۱۳۸۳

صادقی گویا ، نجاتعلی

عملیات شیندرا / نجاتعلی صادقی گویا ؛ [برای] هیأت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی . —

[ویراست ۲]. — تهران : عرشان ، ۱۳۸۲ .

هیجده ، ۸۹ ص . : مصور (بخشی رنگی) ، نقشه (رنگی) .

ISBN ۹۶۴-۹۵۰۵۷-۳-۳

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیبا .

ص.ع. لاتینی شده : Najat Ali Sadeghi Gooya . Amaliat - e Sindera .

این کتاب در سال ۱۳۸۰ با عنوان " عملیات شیندرا (۱۳۵۸) : اولین عملیات رزمی شهید امیر سپهبد علی صیاد شیرازی به همراه شهید چمران به روایت از شهید و همزمان " نوشته نجاتعلی صادقی گویا توسط ایران سبز منتشر شده است . نمایه .

چاپ سوم .

۱. کردستان - تاریخ ۱۳۵۸ -. - عملیات شیندرا . ۲. صیاد شیرازی ، علی ، ۱۳۲۳ - ۱۳۷۸ - خاطرات . الف . صادقی گویا ، نجاتعلی ، ۱۳۲۷ -. -

ب . ایران . ارتش . هیأت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی . ج . عنوان . د. عنوان : عملیات شیندرا (مهرماه ۱۳۵۸) : اولین عملیات رزمی شهید امیر سپهبد علی صیاد شیرازی به همراه شهید چمران به روایت از شهید و همزمان .

۹۵۵/۰۸۴

DSR ۱۶۴۶/۹۶

۱۶۲ ۷۶۸۱۳

۱۱۱

نوبت چاپ : سوم (ویراست دوم با تجدید نظر و اضافات)

گردآوری : سرتیپ ۲ نجاتعلی صادقی گویا

طراحی جلد : داریوش خانجانزاده ، بهرام توکلی

تایپ و صفحه آرایی : حسین قدسی ، منصور نگهبان ، عابدین کرامتی

ناشر : انتشارات عرشان (چاپ اول و دوم انتشارات ایران سبز)

چاپ ، صحافی و لیتوگرافی : سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

فرم بندی دیجیتالی : سایت رایانه ای سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

تیراز : ۳۰۰۰

قیمت : ۷۵۰ تومان

کلیه حقوق اعم از چاپ ، تکثیر ، نسخه برداری ، ترجمه و ... متعلق به

« هیأت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی » است

(نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است) .

تقدیم به مسند نشین سریر وجود ، یکه تاز عرصه غیب و شهود ،
حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف) .

– به بیدارگر قرن ، فریاد گر زمان ، مظہر علم و عرفان ، خمینی
قهرمان (رحمه الله عليه) .

– به مظہر شجاعت حسینی ، خلف صدق خمینی ، رهبر پرشکوه ،
خامنه ای نستوه .

– به روزآفرینان شب ستیز و به نورآفرینان ظلمت گریز ، شهیدان
شاهد و شاهدان شهید .

– به طلایه داران پهنه پیکار که پشت مرگ از صلاحتشان لرزید .

– به ملت غیور و سلحشور ایران که تاریخ از غیرتش به حیرت
نشست .

– به روح آن مرد مرد – شہسوار عرصه نبرد ، امیر دلاور ، سپهبد
نام آور ، شهید علی صیّاد شیرازی .

«ملت اسلام بداند ، در کردستان ، جنگ ،
جنگ میان اسلام و کفر است . در
کردستان دو کفر ، کفر مارکسیستی و کفر
آمریکایی با اسلام می جنگند .»

حضرت آیت الله خامنه ای ، خطبه نماز جمعه ۵۹/۲/۲۶

سازمان علمی هیأت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی
برای کتاب «عملیات شیندرا»

۱. بنیانگذار هیأت :

شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

۲. سرپرست هیأت :

سرتیپ ستاد ناصر آراسته

۳. شورای سیاستگذاری :

سرتیپ ستاد ناصر آراسته

سرتیپ ستاد اسدالله حیدری

سرتیپ ستاد سید حسام هاشمی

۴. ویرایش تخصصی :

سرتیپ ۲ علی نیکفرد

سرتیپ ۲ رحیم ابراهیمی

سرهنگ فنی هوایی محمد اکبری

۵. ویرایش ادبی و فنی :

مهدی سعیدی

۶. گردآورنده : سرتیپ ۲ نجاتعلی صادقی گویا

فهرست مطالب

پانزده	پیشگفتار
هفده	دیباچه
۱	مقدمه
۶	ای کردستان
۱۱	بخش اول : پادگان سرداشت
۱۷	پادگان سرداشت
۱۹	از اصفهان تا سرداشت
۲۱	ملاقات با شهید دکتر چمران
۲۲	ورود به پادگان سرداشت
۲۲	اصابت گلوله آر پی جی به خودروی حامل شهید فلاحتی
۲۳	اصابت یک گلوله آر پی جی به آسایشگاه
۲۴	خروج شهید چمران از پادگان سرداشت
۲۵	اوّلین عملیات رزمی من
۲۶	آغاز عملیات شیندرا
۲۸	ورود شهید چمران به صحنه نبرد
۲۹	اعلان فرماندهی
۳۱	طرح ریزی عملیات
۳۲	حرکت به طرف پاسگاه ژاندارمری
۳۳	مراجعت به پادگان سرداشت
۳۴	مراجعت برادر رحیم صفوی به اصفهان
۳۴	تداوی عملیات
۳۸	مراجعت به تهران
	یازده

بخش سوم : خاطرات خلبان محمدکریم عابدی

۴۱	مأموریت شهید چمران
۴۲	مأموریت شناسایی
۴۳	حرکت برای شناسایی
۴۴	بازگشت به منطقه
۴۵	هدف قرارگرفتن بالگرد من
۴۶	بستری شدن در بیمارستان
۴۷	اقدامات ایمنی در بیمارستان
۴۷	خروج از بیمارستان

بخش چهارم : خاطرات برادر بسیجی رضا سلطانی

۵۱	حضور در پادگان سرداشت
۵۱	پیاده شدن در منطقه شیندرا
۵۳	اعلان فرماندهی توسط سروان علی صیاد شیرازی
۵۴	نجات از مهلكه
۵۵	ایثار و فداکاری در شرایط حساس

بخش پنجم : تجزیه و تحلیل عملیات

۵۹	مشکلات عملیات
۵۹	نکات برجسته عملیات
۶۰	نتایج عملیات

بخش ششم : نکات آموزشی عملیات شیندرا

۶۳	مقدمه
۶۳	ویژگیهای آموزنده و مثبت عملیات شیندرا
۶۸	تداووم عملیات
۶۸	نارسایی عملیات

کاربری آموزشی

بخش هفتم : عکسها ، نقشه ها و بریده جراید

فهرست راهنمای (اشخاص و اماکن)

۷۰

۷۱

۸۹

پیشگفتار

«**معارف جنگ**» مجموعه‌ای از بازیافته‌ها، ذخایر و دستاوردهای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل است که خداوند متعال به پاس فدایکاریها، ایشارگریها و برکت خون شهدای والامقام، نصیب رزمندگان اسلام نموده و از سینه‌های جوشان آنها به سینه‌های پاک و تشنئه نسل جوان انقلاب اسلامی منتقل می‌گردد.

سازمان افتخاری «**هیأت معارف جنگ**» که از پاییز سال ۱۳۷۳ با بنیانگذاری امیر سرافراز ارتش اسلام شهید سپهبد علی صیاد شیرازی و حمایتهای مادی و معنوی مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، این رسالت مهم را با روحیه متعال بسیجی بر عهده گرفته، مفتخر است که با الهام از کلام نورانی خدای متعال مبنی بر «**وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِي نَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُّلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ**»، با صداقت و تلاش دسته جمعی در این وادی مقدس گام نهاده و این رسالت افتخار آمیز را که با گرایش «**پژوهشی - آموزشی**» شکل گرفته است، ادامه دهد و در این راه امید به لطف و یاری خدا دارد.

شیوه کار هیأت معارف جنگ در گردآوری تجارب جبهه‌های نبرد بدین ترتیب بوده است که براساس زمان و مکان هر عملیات، جمعی از رزمندگان اسلام که در آن عملیات نقش مهمی را بر عهده داشته اند به منطقه عملیات عزیمت نموده و با یادآوری خاطرات خود در صحنه نبرد و برداشتهای تحریری، صوتی و تصویری، مجموعه‌ای از حقایق و واقعیتهای تلخ و شیرین را گردآوری نموده و در نهایت بعد از تطبیق آنها با مدارک و اسناد جبهه‌های نبرد در مسیر تدوین قرار می‌دهند.

هیأت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

دیباچه

عملیات شیندرا اولین عملیات سپهبد شهید علی صیاد شیرازی در منطقه کردستان بود که موجب شناخت ایشان از طرف حکومت جمهوری اسلامی ایران شد.

همین شناخت موجب گردید که ایشان سکان ارتش جمهوری اسلامی را در دفاع مقدس به دست گرفته و پیروزی های غرور آفرینی ، در عرصه های پیکار و آزادسازی خاک کشور به دست آورند .

شهید بزرگوار ثبت و ضبط خاطرت این عملیات را در زمان حیات آغاز کرد ، ایشان با حضور در منطقه عملیات به تشریح عملیات پرداخت که فیلم و نوارهایی از گفتار ایشان تهیه شده است و در آرشیو « هیأت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی » نگهداری می شود .

همچنین از دو نفر از همزمان ایشان در عملیات شیندرا درخواست گردید که آنان نیز خاطرات خود را به رشتہ تحریر در آورده و در اختیار هیأت معارف جنگ قرار دهند.

پس از جمع آوری خاطرات ، هیأت معارف جنگ اقدام به پیاده کردن نوارهای ضبط شده نمود و با بررسی فیلمهای منطقه عملیات و مصاحبه با دیگر همزمان شهید اقدام به تدوین کتابی با عنوان « عملیات شیندرا » به کوشش امیر سرتیپ ۲ بازنشسته نجاتعلی صادقی گویا نمود .

پس از چاپهای اول و دوم ، استقبال فراوانی از طریق گروههای مختلف به عمل آمد و نظرات گوناگونی جمع آوری گردید ، هیأت معارف جنگ تصمیم گرفت که کتاب را توسط کارشناسان نظامی مورد بررسی مجدد قرار دهد .

سه نفر از کارشناسان نظامی کتاب را بررسی کردند و تا حد ممکن ابهامات محتوایی و ایرادهای شکلی کتاب را برطرف کردند و با انجام مصاحبه های مجدد با کسانی که در آن زمان در عملیات شرکت کرده و یا ناظر بوده اند نسبت به تکمیل

اطلاعات اقدام نموده و سرانجام کتاب با کوشش امیر سرتیپ ۲ بازنشسته علی
نیکفرد برای چاپ سوم آماده گردید .

بدیهی است دریافت نظرات و انتقادات صاحبنظران و کارشناسان امور نظامی
و همچنین ارسال خاطرات زوایای ناگفته ، می تواند به غنای هر چه بیشتر کتاب
کمک نماید .

هیأت معارف جنگ شهید علی صیاد شیرازی
بهار ۱۳۸۳

مقدمه

هنوز چند هفته ای از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران از طرف گروههای مسلح مخالف در نقاط مختلف کشور مورد تاخت و تاز ناجوانمردانه قرار گرفت . گروههایی که هر کدام با اهداف و مقاصد گوناگون اندیشه تجزیه ، تفرقه ، ایجاد ناامنی و در نهایت براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران را در سر می پروراندند و اسلحه و مهمات خود را با غارت پادگانهای کشور در روزهای پیروزی انقلاب و یا از طریق مرزهای خارجی تأمین می نمودند و با ایجاد گروهکهای مسلح چون قارچهای سمی هر از گاهی از گوشه و کنار کشور سر بیرون می آورندند .

از مهمترین حوادث شوم و ناگواری که در تاریخ نظامی - سیاسی انقلاب اسلامی پس از پیروزی انقلاب رخ داد ، می توان به وقایع منطقه کردستان اشاره کرد . گروههایی به نام « خلق » و « مردم » کردستان که قدمت آنها ریشه در چند دهه خیانت و ارتباط با بیگانگان داشت و مایه های ضد دینی نیز در مرامنامه ، خط مشی ، اهداف و سوابق گردانندگان و تئوری نویسان آنها کاملاً مشهود بود . اولین اقدامات آنها پس از کسب قدرت ، ایجاد شورشهای منطقه ای ، ناامنی و تضعیف حاکمیت نظام در منطقه بود . همچنین دخالت در امور سازمانهای دولتی ، یورش مسلحانه به پاسگاهها و پادگانهای نظامی و انتظامی جهت دستیابی به سلاح و مهمات بیشتر ، غارت بیت المال و ... را می توان از جمله کارهای معمول گروهکها در منطقه کردستان دانست . آنها با ترفندهای خود حتی گروهی از افراد بومی و ساده لوح منطقه را با حیله های گوناگون به دور خود جمع کردند و پس از تطمیع و تهدید ، آنها را در مقابل نیروهای دولتی که به منظور برقراری آرامش و امنیت در منطقه حضور داشتند ، قرار دادند .

با توجه به شرایط به وجود آمده در روزهای پس از پیروزی انقلاب ، به ویژه در اوایل سال ۵۸ و خالی شدن پادگانها از سربازان در پی تقلیل خدمت

۲ عملیات شیندرا

سربازی از دو سال به یک سال ، شرایط بی انضباطی و یا کم انضباطی که به واسطه فعالیت هواداران گروهکها در داخل و خارج از سربازخانه به وجود آمده بود ، نالمنی در شهرهای گُردنشین بیش از پیش دامن زده می شد .

دولت نوپای جمهوری اسلامی نیز حتی الامکان از برخورد شدید نظامی و توسل به زور جهت سرکوبی مخالفان با توجه به اهداف والایی که نظام دنبال می نمود و بدان اعتقاد داشت خودداری می ورزید و تمام تلاشهاش بر این بود تا این مسئله به صورت مسالمت آمیزی حل و فصل شود و با بالا بردن سطح آگاهیهای مردم منطقه ، آنها را نسبت به خطراتی که از جانب دشمنان اسلام تهدیدشان می کرد ، با خبر سازد . با این انگیزه نیروهای نظامی و انتظامی حاضر در منطقه در مرحله اول مأموریت ، تنها وظیفه حفظ پادگانها و برقراری امنیت داخل شهرها را به عهده داشتند و از مقابله جدی نظامی با نیروهای مخالف پرهیز می کردند ؛ اما هر چه زمان می گذشت نه تنها بهبود حاصل نمی شد ، بلکه نیروهای مخالف گستاخ تر شده ، با سوء استفاده از حسن نیت و بردبازی نظام ، بردامنه فعالیتهای خود ، می افزودند و حتی به ارتکاب جنایت علیه مردم بی دفاع و قتل و غارت جان و اموال آنها روی می آوردن و نهایتاً در راستای اهداف شومشان فکر تجزیه کشور و سقوط نظام جمهوری اسلامی را در سر می پرورانند . سرانجام کار گروهکهای مزبور به جایی رسید که مسلحانه به مراکز حساس شهرها یورش بردن ، بانکها و فروشگاههای شهرها را غارت کردند و مردم بی دفاع را به گلوله بستند .

در آن شرایط حساس اگر مقاومت و فداکاریهای نیروهای نظامی متعهد داخل پادگانهای منطقه و سایر نیروهای داوطلب اعزامی به منطقه نبود ، کردستان و احتمالاً پس از آن دیگر مناطق کشور ، توسط همین گروهکها از پیکره کشور بزرگ اسلامی جدا می گردید .

نیروهای مسلح بر حسب وظیفه و به منظور ایجاد ثبات و امنیت و حاکمیت دولت بخصوص در مناطق نالمن کشور اقدام به مقابله جدی با گروهکهای مسلح

نمودند . این درگیریها تا شهریور ماه سال ۵۹ ادامه داشت ، تا اینکه در تاریخ ۵۹/۶/۳۱ رژیم بعضی عراق به سرکردگی صدام از طریق مرزهای غربی و جنوبی کشور تجاوز گسترده‌ای را به کشورمان آغاز کرد .

تجاوز جنایت کارانه رژیم بعضی که با حمایت همه جانبه قدرتهای استکباری همراه بود سبب شد تا ماهیت پلید گروهکهای مسلح نیز در خیانت و قتل و غارت بر همگان ثابت گردد ؛ لذا جمهوری اسلامی ایران برای دفع تجاوز دشمنان اسلام آنچه از توان نظامی و ملی به صورت بالقوه در اختیار داشت آن را به فعل در آورد و به دفاع از انقلاب اسلامی و حاکمیت ملی خود پرداخت . بدین ترتیب تا سال ۶۷ که پس از جنگی هشت ساله سرانجام آتش بس در مرزهای غربی و جنوبی کشور برقرار گردید ، دفاع مقدس امت مسلمان و انقلابی ایران اسلامی در کنار نیروهای نظامی ادامه داشت . لحظه به لحظه این مدت و وجہ به وجہ این سرزمین پهناور گویای رشادتها و ایثارگریهای هزاران دلاور مردمی است که هر یک داستانی درخور و شایسته از حمامه آفرینی های خود دارند . شرح و ثبت این آثار گرانقدر علاوه بر اینکه یاد شهدا و رزمندگان عزیز ما را همواره زنده نگاه می دارد ، مشخص می سازد که آنها چگونه با ایثارگریهای خود امنیت امروز و یکپارچگی کشور بزرگ ایران اسلامی را برای نسل حاضر و نسلهای آینده به ارمغان آورده اند و همچنین باعث می گردد ، تا تجربه های فراوانی که در این راه پر فراز و نشیب به دست آمده مورد استفاده قرار گرفته و از هر کدام ، بهره های مختلف نظامی ، فرهنگی ، آموزشی ، عملیاتی ، اطلاعاتی ، تاریخی و ... به دست آید که هر یک از آنها می تواند ارزش حیاتی و سرنوشت سازی برای ملت پویا و انقلابی ما داشته باشد . برای نگارش و ثبت حوادثی که در طول هشت سال دفاع مقدس رخ داده هر چند که تاکنون صدها جلد کتاب ، جزو ، مقاله ، نشریه ، برنامه های گوناگون سمعی - بصری تهیه و ارائه گردیده و هر کدام نیز دارای ارزش خاص خود هستند، ولی هیچ یک از آنها چه در گذشته و چه در آینده قادر نخواهد بود تمام ابعاد دفاع مقدس و

۴ عملیات شیندرا

حوادث مختلف عملیات های نظامی را که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در جای جای میهن اسلامی انجام پذیرفته ، به تصویر بکشد .

شهید سپهبد علی صیاد شیرازی یک چهره نظامی شناخته شده و آشنا در پیشگاه ملت ایران بود . از سال ۵۸ تا روز شهادت ، در مسئولیتهای بالای نظامی انجام وظیفه می نمود ، به خصوص از سال ۶۰ تا سال ۶۵ ، فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی را ، آن هم در پرhadثه ترین دوران جنگ تحملی به عهده داشت . می توان گفت ایشان تنها فردی در نظام اسلامی بود که در رده بالای تصمیم گیریها در شرایط بحران ، در ارتش و سپاه حضور مستقیم ، مؤثر و تعیین کننده داشت و از هر دو تشکیلات ، صاحب خاطرات پرارزش و منحصر به فردی از آن دوران بود .

لازم بود خاطرات ایشان که در حقیقت گنجینه و سرمایه ملی محسوب می شوند ، برای تاریخ و نسلهای حال و آینده به شکل قابل استفاده ای در آمده و باقی بماند . این نکته بارها توسط افراد مختلف به ایشان پیشنهاد می شد که نسبت به تدوین خاطرات ارزشمند نظامی خود عاجلانه اقدام نمایند . به این ترتیب ، بار احساس تکلیف این بزرگوار ، نسبت به این امر روز به روز سنگین تر می گردید . اما پرکاری و مشغله خدمتی ایشان به قدری زیاد بود که فرصتی برای این کار باقی نمی گذاشت . تا اینکه آن بزرگوار ، در سال ۱۳۷۴ جمعی از همزمان و مسئولان ذی ربط را برای این کار دعوت و به طور غیر سازمانی و داوطلبانه به نام « هیأت معارف جنگ » فعال نمود .

در فاصله سالهای ۷۸ تا ۷۴ (زمان شهادت سپهبد علی صیاد شیرازی) آثار صوتی و تصویری و نوشتاری ارزشمندی از خاطرات شهید علی صیاد شیرازی و فرماندهان وقت در عملیاتهای مختلف ، با مسافت و حضور در مناطق عملیاتی مربوط به آن جمع آوری گردید . هر چند که با شهادت وی ، جمع آوری کامل خاطرات سالهای گذشته ایشان ناتمام ماند ؛ اما همین مقدار اطلاعات جمع آوری شده آن قدر غنی و زیاد است که تنظیم و تدوین و انتشار آن جهت بهره برداری

عموم ، سالها وقت و کار زیادی را می طلبد که امید است به یاری پروردگار چنین توفیقی حاصل گردد .

پس از چاپ اول و دوم و استقبال بی نظیر خوانندگان از کتاب حاضر ، با دریافت نظرات و انتقادات آنان تجدیدنظرهای لازم به عمل آمد و اینک مفتخریم که با رفع ایرادها (در حد مقدور) اقدام به انتشار چاپ سوم کتاب می نماییم . هنوز هم کارخود را خالی از عیب و نقص نمی دانیم و به این نکته هم واقف هستیم که این کتاب پس از انتشار، مجددًا مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت ، لذا پیش‌آپیش انتقادهای صحیح و بجا را در پیشبرد هر چه بهترکار پذیرا بوده و بدان ارج می نهیم و دست خوانندگان عزیز را نسبت به ارائه تذکرات لازم به گرمی می فشاریم. در پایان از خداوند متعال خواستاریم تا به ما در ادامه کاری که آغاز کرده ایم ، توفیق انجام آن را عنایت فرماید . بی شک راهنماییهای خوانندگان عزیز ، دلگرمی بیشتری را برای مابه دنبال خواهد داشت که پیش‌آپیش سپاس خود را به محضرشان تقدیم می داریم .

ای کردستان ... !

سینه پر غرور تو
از تلخی روزگاران گذشته حکایتها در خود دارد ،
چه صبر ستایش انگیزی داری ای سرزمین کهن !
اهریمنان ، بلندی کوههای تو را تاب نیاوردن
پس ، از انگشتان خود تیشه ای برساختند
تا بلندای پر غرور تو را ، ابلهانه ، بتراشند .
اما تو همچنان سرافراز و پرغرور باقی ماندی .

دشتهای پر وسعت تو
از گستردگی خاطرت حکایت می کرد و از بخشندگی بی کرانت ،
سبزینه دشتهایت را تاب نیاوردن ،
پس با نفسهای مسموم خود برآن دمیدند
استواری قامت تو ، اما
نفس در سینه هاشان خشکاند
و سبزینه دشتهای پر وسعت تو رویشی دیگر یافت.
رزمندگان اسلام
با قامتی استوار ، اندیشه ز ایمان
بهر صیانت تو پیش آمدند
و بر ستیغ کوههای بلندت
گردن افراشتند

و عظمت دیرینه تو را پاس داشتند.
خام اندیشان بیهوده کار ، اما
عظمت تو را نخواستند
و بذر نومیدی در دلها کاشتند
لیک معجزه را بنگر
که آن بذرها داسی شد
و گردنهاشان را به درو گذاشت !

نگاه پر نجابت تو
نشانه ها داشت از مظلومیّت
و از تاریخی که محرومیت تو را رقم زده بود ،
دستان امید بخش اسلام
تو را دریافت و بر جراحت دیرینه ات مرهم نهاد
اینک چه پر شکوهی ای وسعت نجابت !
اینک چه پر غروری ای دشت بی نهایت !

اندیشه سیاهکاران
در سینه کوههای پر صلابت تو
نقش تفرقه و نفرت می نگاشت ،
و تو را جدا از مام میهن می خواست ،
لطف الهی اما
آن نقشها را برگند ، و آن اندیشه ها را تباہ ساخت .
اکنون تو ای کردستان ! ای جایگاه راستان !
سرسبز و پر غروری ، حقا که از بدیها پر نفرت و به دوری .
قرآن روشنی بخش ، آزادی و رهایی بهر تو هدیه آورد .

۸ عملیات شیندرا

در راه ایمان خویش پیوستگی یافته با راه و خط امام

پس

پیوند تو با «رهبر» پیوند جاودانه است.

آزادگان ایران

بر تو درود دارند

زیرا که پیوند تو نشان اتحاد است

اما

نفاق دشمنانت، نشانه تفرقه است.

پس

ای سرزمین شیران! وی مکمنِ دلیران!

یاد شقایقهایت بادا همیشه جاوید.

«یدالله جلالی»

پا د گان سرد شت

بخش اول

١٠ عمليات شيندرا

پادگان سردشت

پادگان نسبتاً کوچک سردشت از بد و پیروزی انقلاب به دژ مستحکمی در مقابل ضد انقلاب مبدل شده و در محاصره ضدانقلاب قرار گرفته بود ، به طوری که ارسال تدارکات و رفت و آمد به این پادگان تنها از راه هوا و آن هم به وسیله بالگرد امکان پذیر بود و بالگردهای نیروی زمینی ارتش (هوانیروز)^۱ نقش اصلی را در تدارک پادگان به عهده داشتند .

تعداد قابل توجهی از افراد یگانهای مختلف نظامی به همراه فرماندهان و همچنین تعدادی از نیروهای داوطلب مردمی جهت تقویت نیروهای نظامی در داخل پادگان حضور داشتند .

اگر چه این نیروها در ظاهر با هم چندان همگونی نداشتند ، اما انگیزه تجمع همه آنها در این پادگان کوچک عبارت بود از : حفظ پادگان و رهانیدن منطقه از وجود عناصر ضد انقلاب و حفظ حاکمیت نظام جمهوری اسلامی ایران در این قسمت از سرزمین بزرگ ایران اسلامی . در واقع نیروهای حاضر در پادگان سردشت را می توان به سه بخش عمده تقسیم کرد :

بخش اول شامل یک گردان از « تیپ ۵۵ هوابرد شیراز » بود که مأموریت این گردان عبارت بود از :

۱ . حفظ پادگان

۲ . برقراری امنیت شهر سردشت و جاده های منتهی به آن

۳ . پشتیبانی لازم از نیروهای داوطلبی که به همین منظور وارد پادگان شده بودند .

۱. گویند که شامل هواپیماهای بال ثابت و بال متحرک (بالگرد) در انواع مختلف است . سازمان هواپیمایی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی را به صورت مختصر « هوانیروز »

۱۲ عملیات شیندرا

بخش دوم شامل جمعی از افراد داوطلب ارتشی ، سپاهی و نیروهای مردمی که برای حضور در مناطق نامن و مقابله با شرارت‌های ضد انقلاب در پادگان گرد آمده و تعداد آنها نیز دائماً در حال تغییر بود ، بدیهی است جا به جائی تمام این نیروها نیز از طریق هوا انجام می شد .

بخش سوم شامل تعدادی از مسئولان ذی ربط اعم از کشوری و لشکری در رده ها و مسئولیت‌های مختلف بود که به منظور بررسی اوضاع منطقه و هدایت و رهبری نیروها در بعضی از اوقات در این پادگان حضور می یافتدند .

نیروهای موجود در پادگان در دو محل استقرار داشتند : بخشی در داخل پادگان سرداشت و عمده قوا در بخش ارتفاعات شمال شهر ، مشرف به جاده سرداشت - بانه مستقر شده بودند . ساختمانها و تأسیسات داخل پادگان که عمدها از یک یا دو طبقه تشکیل شده است در اثر استمرار درگیریها به مخربه ای تبدیل شده بود . دور تا دور ساختمانهایی که محل کار ، انبار ، اسلحه خانه و آسایشگاه را تشکیل می دهند با کیسه های شن و یا خاکریز محصور شده بود ، پیرامون پادگان نیز دیوار و سیم خاردار کشیده شده و چند برجک نگهبانی در پیرامون آن وجود داشت . بعضی از قسمتها که احتمال نفوذ عناصر دشمن متصور بود ، مین گذاری شده و در پشت سر همه این موانع ، سنگرهای عناصر تأمین و تیربار و با مقداری فاصله ، سنگرهای خمپاره انداز احداث شده بود .

محل زیست و استراحت افراد نیز در چند قدمی سنگرهایشان و درگودی زمین ساخته شده بود و یک اتاق کوچک را تشکیل می داد و سقف آن را هم با کیسه های خاک و شن ، الوار ، تیر آهن و سنگ پوشانده بودند . دور تا دور آشپزخانه نیز با کیسه های شن دیوارکشی شده بود . پادگان از شب تا صبح در تاریکی مطلق به سر می برد و در هر اتاقی چنانچه الزاماً به روشنایی نیاز بود ، بایستی تمامی روزنه های آن را با پتو و یا هر وسیله دیگری پوشاند تا هیچ نوری از آن خارج نگردد . در عوض تیراندازی با انواع سلاح سبک و سنگین که طرفین درگیر ، در اختیار داشتند ، اکثر از شب تا صبح ادامه داشت .

گلوله هایی که از دهانه انواع سلاحها خارج می شد ، خطوط نامنظمی را در آسمان تاریک منطقه ترسیم می کرد ، گویی مراسم آتشبازی و نورافشانی برگزار شده است . نوری که در اثر انفجار گلوله های خمپاره و نارنجک ها پدید می آمد ، در همه جا به وضوح دیده می شد .

نیروهای مستقر در پادگان با مشاهده آتشی که در اثر شلیک گلوله از دهانه سلاح دشمن خارج می گردید ، محل استقرار تقریبی آنها را حدس می زند و به طرفشان تیراندازی می کردن . هرچند این گونه تیراندازیها از دقت لازم برخوردار نبود ، اما حداقل امنیت و آرامش دشمن را درهم ریخته و باعث رُعب و وحشت آنها می گردید ؛ البته تراکم آتش بخصوص آتش سلاحهای منحنی نظیر خمپاره انداز^۱ حتی اگر با دقت کمی هم شلیک می شد ، موجب وارد آوردن تلفات و خسارات قابل ملاحظه ای می گردید ؛ اما از آن طرف ، تیراندازی کور (بی هدف) عناصر دشمن آن هم در تاریکی شب به علت وجود سنگرهای نسبتاً مستحکم در داخل پادگان و تجربه خوبی که پرسنل نظامی داشتند موجب می شد تا به نیروهای موجود در داخل پادگان تلفاتی وارد نشود .

آنچه که به طور اختصار بیان شد ، تصویری از اوضاع حاکم بر پادگان سردشت بود و در چنین شرایطی بود که طراحی و برنامه ریزی انواع عملیات برای سرکوبی ضد انقلاب شکل می گرفت .

۱. جنگ افزاری است سریر، بدون خان با سمت تیر منحنی که طول لوله آن ۲۰ تا ۱۰ برابر کالیبرش می باشد .

بخش دوم

خاطرات شهید سپهبد
علی صیّاد شیرازی

١٦ عمليات شيندرا

از اصفهان تا سردشت

شهید سپهبد علی صیاد شیرازی که در آغاز انقلاب در پادگان اصفهان با درجه سروانی خدمت می کرد ، با شروع فعالیت گروهکها و ضدانقلاب در منطقه غرب و شمال غربی کشور و ایجاد نامنی ، جهت برقراری آرامش در منطقه ، فعالیت خود را شروع کرد و پس از مدتی فرماندهی عملیات نامنظم مناطق غرب و شمال غربی کشور را عهده دار شد . در مهرماه سال ۶۰ پس از شهادت تیمسار سرلشکر « ولی الله فلاحی » و انتصاب تیمسار « قاسمعلی ظهیرنژاد » درست ریاست ستاد مشترک ، ایشان هم به فرمان امام خمینی (ره) به فرماندهی « نزاجا » منصوب شد و تا ۶۵/۵/۱۱ در این سمت انجام وظیفه نمود . در مدت فرماندهی وی عملیاتهای پیروز و بزرگی مانند طریق القدس ، فتح المبین ، بیت المقدس و دهها عملیات دیگر انجام گرفت که از مفاخر سالهای دفاع مقدس می باشد . ایشان پس از پایان جنگ با درجه سرتیپی در سمت جانشین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح و معاونت بازرسی آن ستاد انجام وظیفه می نمود . در تاریخ ۲۱/۱/۷۸ که چند روزی از ارتقاء وی به درجه سرلشکری نگذشته بود ، توسط دشمنان قسم خورده اسلام و انقلاب اسلامی ایران ، ترور و به فیض عظیم شهادت نایل آمد .

شهید علی صیاد شیرازی علت حضور خود در پادگان سردشت را چنین بیان می کند :

برای اینکه علت حضور در پادگان سردشت روشن شود باید به چند روز عقب تر بازگردیم . انتشار خبر ناگواری در اصفهان ، افکار عمومی را در این شهر به شدت متشنج کرد . خبر بسیار تکان دهنده بود ؛ ۵۲ نفر از پاسدارانی که از اصفهان برای انجام مأموریتی به کردستان رفته بودند ، در مسیر بازگشت و در جریان کمین ضد انقلاب تقریباً همگی به طرز فجیعی به شهادت می رسند . انتشار

این خبر خشم و نفرت مردم اصفهان را بر می انگیزد ، به طوری که مردم از مسئولان امر می خواهند تا موضوع را خیلی جدی پیگیری کرده و به آن رسیدگی نمایند و با روشن کردن علت وقوع این فاجعه ، عاملان این جنایت هولناک را به سزای اعمال خود برسانند .

استاندار وقت اصفهان آقای «سیدکاظم موسوی بجنوردی» که تمام هم و غم خودش را مصروف این امر کرده بود و واقعاً هم شب و روز برای رسیدگی به این قضیه کار می کرد ، بلافضله یک جلسه فوق العاده در استانداری تشکیل داد که به زبان ما همان جلسه شورای تأمین بود ، از مسئولان نظامی هم دعوت به عمل آمد تا در آن شرکت کنند . تا آن زمان هنوز فرماندهان نظامی ، زیاد به این گونه جلسات دعوت نمی شدند و لذا بیشتر از چهره های نظامی و انقلابی که برای آنها شناخته شده بود ، دعوت می کردند . بدین ترتیب من هم از پادگان اصفهان دعوت شدم و در جلسه حضور یافتم .

برادر «سید رحیم صفوی^۱» که آن موقع مسئولیت «کمیته دفاع شهری^۲» اصفهان را به عهده داشت ، با لباس شخصی آمد و در جلسه شرکت کرد . در جلسه مذکور مطرح شد که چنین فاجعه ای به وقوع پیوسته است و مردم نیز به شدت ناراحت و عصبانی هستند و ما باید به طور جدی به این موضوع رسیدگی کنیم ، حال پیشنهاد چیست ؟

پیشنهادهای گوناگونی در آن جلسه ارائه گردید . پیشنهاد من هم در آن جلسه این بود که در اصفهان امکان رسیدگی به این مسئله وجود ندارد ، پس بهتر است یک گروه به منطقه بروند و در آنجا وضعیت را از نزدیک مورد بررسی قرار دهند .

۱. فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و با درجه سرلشکری در زمان انتشار کتاب حاضر .
۲. متشکل از تعدادی افراد داوطلب جهت حفاظت شهر و جلوگیری از فعالیت افراد سودجو و یا ضد انقلاب ، شکل گیری سپاه پاسداران و کمیته انقلاب از این کمیته های شهری بود .

خاطرات شهید سپهبد علی صیاد شیرازی ۱۹

این پیشنهاد تصویب شد . من و برادر سید رحیم صفی انتخاب شدیم تا این مأموریت را انجام دهیم .

در شرایط انقلابی حاکم بر کشور ، استاندار که تصمیم می گرفت ، تصمیم او حتی برای ما هم که نظامی بودیم ، قابل اجرا بود . ابتدا یک هماهنگی با تهران انجام دادیم که چنین مأموریتی به ما واگذار گردیده تا اگر اجازه می دهند برویم . البته در این مورد سند و یا مدرکی هم در جایی وجود ندارد که به ما ابلاغ مأموریت شده باشد ، بلکه موافقت تهران به طور ضمنی اعلام شد .

ابتدا فکر کردیم که اگر همین طور به کردستان برویم ، نه کسی را می شناسیم و نه می دانیم کجا برویم . وضعیت هم به گونه ای بود که اصلاً معلوم نبود چگونه باید برویم تا خودمان را به آن نقطه برسانیم . پیش خودمان حساب کردیم که بهتر است ابتدا خدمت حضرت آیت الله طاهری اصفهانی^۱ برویم که آن موقع یکی از قطبهای موجه و مهم انقلاب در اصفهان بودند و به همراه مرحوم آیت الله خادمی^۲ در بین مردم متعهد و انقلابی اصفهان به عنوان یکی از یاران نزدیک امام (ره) از محبوبیت خاصی برخوردار بودند ایشان هم این طور راهنمایی کردند که من می توانم شما را به آقای دکتر چمران معاون نخست وزیر و وزیر دفاع معرفی کنم تا به موضوع رسیدگی کند . همان روز تماسی با آقای دکتر چمران در تهران گرفته شد و ایشان نیز که برای بررسی موضوع شهادت ۵۲ نفر پاسدار در منطقه سردشت عازم آن منطقه بودند ، موافقت نمودند که در تهران به ایشان ملحق شویم .

ملاقات با شهید دکتر چمران

پس از فراهم شدن مقدمات راهی تهران شدیم و در محل نخست وزیری ابتدا با آقای مهندس مهدی چمران برادر شهید دکتر چمران دیدار کردیم . ایشان از ما به

۱. نماینده ولی فقیه و امام جمعه وقت اصفهان .

۲. ریاست حوزه علمیه اصفهان که در سال ۶۳ رحلت نمودند .

گرمی استقبال کرد و گفت : همین جا منتظر باشید تا به اتفاق آقای دکتر حرکت کنیم . پس از دقایقی آقای دکتر آمدند و با ما احوالپرسی کردند بدین ترتیب برای اولین بار با هم آشنا شدیم ، بعد هم به اتفاق به فرودگاه مهرآباد رفتیم و از آنجا با هواپیما عازم کرمانشاه شدیم . در پایگاه هوانیروز کرمانشاه توسط چند فروند بالگرد ترابری و رزمی به پادگان لشکر ۲۸ سمندج انتقال یافتیم .

در آنجا پس از توقف کوتاهی تیمسار سرتیپ فلاحتی^۱ هم به جمع ما پیوست . از سمندج با بالگرد به سمت بانه حرکت کردیم ، حدود چهار - پنج ساعتی در پادگان بانه توقف کردیم . وضعیت آنجا در این مدت از این قرار بود که گردانی از «لشکر یک پیاده مرکز» اعزامی از تهران مأموریت داشت تا از بانه به سردشت جهت تعویض گردانی از «تیپ ۵۵» که در آنجا بود برود و برقراری امنیت پادگان سردشت را به عهده بگیرد . در پادگان بانه شاهد دستور تیمسار فلاحتی به یکی از فرماندهان گردان بودم .

فرمانده گردان برای عزیمت گردان از بانه به طرف سردشت ، دچار سردرگمی شده بود . تیمسار فلاحتی که آن موقع در محل حضور داشت ، با لحن خیلی جدی و قاطع گفت : چرا نمی روید ؟ فرمانده گردان پاسخ داد جاده مشکوک و مبهوم است . ممکن است گردان کمین بخورد (عباراتی با این مضمون) .

تیمسار فلاحتی با همان لحن جدی ادامه داد : شما با این قدرت و با این گردان توانمند می ترسید بروید ؟ به شما دستور می دهم که در عرض دو ساعت آماده حرکت بشوید . دو ساعت هم فرصت منطقی ای برای آماده شدن گردان

۱. شهید سرلشکر ولی الله فلاحتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان اوّین فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران از سوی امام خمینی (ره) انتخاب گردید و سپس در سال ۱۳۵۹ به سمت جانشین رئیس ستاد مشترک منصوب شد و عملاً به عنوان رئیس ستاد انجام وظیفه نمود و به هنگام مراجعت از منطقه عملیاتی ثامن الائمه (شکستن محاصره آبادان) هواپیمای سی - ۱۳۰ که حامل ایشان و تعدادی دیگر از سران ارتش و سپاه بود ، در حوالی کهریزک تهران سقوط کرد و ایشان به درجهٔ رفیع شهادت نایل گردید .

خاطرات شهید سپهبد علی صیاد شیرازی ۲۱

است . از همین حالا وقت می دهم ، خودم هم همین جا هستم تا آخرین خودرو از پادگان خارج شود . تیمسار فلاحتی همان جا ماند تا گردان حرکت کرد . آن گاه دقایقی بعد به اتفاق شهید چمران سوار بالگرد شدیم و به مقصد سرداشت حرکت کردیم . در مسیر ، ستون اعزامی را دیدیم که با سرعت زیاد در حال حرکت بود و به سبب همین سرعت طول ستون بسیار زیاد شده بود ، به طوری که سر ستون به مدخل سرداشت رسیده بود ، ولی انتهای ستون در طول جاده ۵۶ کیلومتری بین بانه - سرداشت در حال حرکت بود . با آن سرعتی که ستون حرکت می کرد ، در مدت کمتر از ۱/۵ ساعت خود را به پادگان سرداشت رساند .

ورود به پادگان سرداشت

همراه با شهید دکتر چمران و گروهی از نیروهای داوطلب همراه ایشان در حالی در پادگان سرداشت پیاده شدیم که وضع آن پادگان از همان ابتدا در هم ریخته به نظر می رسید . پادگان در محاصره ضد انقلاب قرار داشت . البته نه آن چنان که محسوس و قابل روئیت باشد ، بلکه آثار آن با وجود ناامنی کاملاً احساس می شد . از این نظر می گوییم پادگان در محاصره قرار داشت ، چون یک طرف آن مشرف به دره ای می شد که جاده بانه - سرداشت از آن عبور می کرد ، یعنی به صورت پر تگاهی بود که به خوبی قابل کنترل بود ، سه طرف دیگر شهر سرداشت مشرف به پادگان و از نظر نظامی به آسانی قابل تشخیص بود و هر کس هم می رفت ، می دید که از داخل شهر به خوبی می توان بر پادگان تسلط داشت . تنها راه ورود به پادگان کوچه ای بود که از خیابان اصلی شهر منشعب می گردید .

وارد پادگان که شدیم ، مشاهده کردیم همه جا به هم ریخته است و ستاد یک گردان از تیپ ۵۵ هوابرد شیراز نیز در آنجا مستقر می باشد که قرار بود این گردان با گردانی از لشکر ۱ پیاده مرکز که تازه از بانه رسیده بود ، تعویض شود .

اصابت گلوله آرپی جی^۱ به خودروی حامل شهید فلاحتی

همان روز حادثه‌ای هم برای سرلشکر شهید فلاحتی پیش آمده بود. قضیه از این قرار بود که ایشان برای مشاهده و بررسی چگونگی شهادت ۵۲ نفر از برادران پاسدار، به محل حادثه، در فاصله حدود ۲ کیلومتری جاده سردشت - بانه رفته بود. در آنجا پس از نظارت بر بازکردن جاده و انداختن خودروهای سوخته به داخل دره و دفن بعضی از قسمتهای باقی مانده از بدنها سوخته شهدا، در حین برگشت، خودروی حامل ایشان که یک «جیپ گاز روسی» بود، از طرف ضد انقلاب از قسمت موتور و جلوبندی، مورد اصابت گلوله آرپی جی واقع می‌شود. افراد داخل خودرو به صورت معجزه آسایی نجات می‌یابند. شهید فلاحتی پس از آنکه به بیرون پرت می‌شود، کمرش مقداری آسیب می‌بیند که مدت‌ها نیز در بیمارستان بستری بود.^۲

اصابت گلوله آرپی جی به آسایشگاه

آن شب را در پادگان به سر بردمیم. نیمه‌های شب بود که با صدای تیراندازی به سمت آسایشگاه از خواب پریدیم. هنوز به خود نیامده بودیم که مشاهده کردیم دیوار آسایشگاهی که در آن بودیم ناگهان سوراخ شد و یک چیزی جلو ما افتاد بعد فهمیدیم که گلوله آرپی جی است. معلوم بود تیرانداز آرپی جی آن قدر نزدیک بوده که گلوله حداکثر نفوذ را ایجاد کرده است؛ اما از آنجا که از فاصله بسیار نزدیکی شلیک شده بود (کمتر از چهل متر) لذا انفجار کامل به عمل نیامده بود و به کسی هم آسیبی نرسید. پس از آن، همه شروع به تیراندازی کردند و

۱. مخفف (آر - پی - جی - ۷) است که نوعی سلاح ضد تانک سبک روسی است و دارای ۲ نفر خدمه می‌باشد.

۲. بخشی از اطلاعات مذکور، توسط برادر بسیجی «رضا سلطانی» که خاطرات ایشان در همین کتاب آمده و در آن روز همراه «شهید فلاحتی» در خودرو بوده، تکمیل شده است.

تبادل آتش نسبتاً سنگینی بین طرفین شروع شد . البته به علت تاریکی ، بیشتر تیراندازیها کور و بی هدف بود .

خروج شهید چمران از پادگان سردشت

از داخل آسایشگاه بیرون آمدم و به طرف محلی که شهید چمران در آن مستقر بود ، به راه افتادم . یک دفعه متوجه شدم که شهید چمران در حالی که لباس استتار بر تن کرده و یک قبضه اسلحه یوزی^۱ در دست دارد ، از داخل ساختمان بیرون آمده است . هفت الی هشت نفر هم دور و برش بودند . همانجا ایستادم و با نگاهم آنها را تعقیب کردم ، دیدم از در پاسدارخانه هم خارج شدند و به داخل شهر رفتند . همان لحظه به فکر فرو رفتم و به خود گفتم : عجب صحنه ای را می بینم ، برای اولین بار یکی از مقامات عالی رتبه جمهوری اسلامی ، در حالی که لباس چریکی پوشیده و تیربار یوزی در دست دارد ، پیشاپیش همه برای جنگ با دشمن می رود ! به من هم چیزی نگفت که برای کمک به همراحت بروم با وجود آنکه دوره های چنین نبردهایی را دیده بودم و تکاور چتر باز هم بودم و این طور برنامه ها را بهتر می توانستم اجرا کنم ، او از من نخواست و خودش رفت . مشاهده این صحنه ها یک احساس عجیبی را در من ایجاد کرد و همانجا به خود نهیب زدم که باید بهتر از این مهیا و آماده باشم .

با رفتن شهید چمران و گروه همراحت ، رفته رفته ، نگران شدم . چون معمولاً در عملیات ضد چریکی ، شب هنگام سخت ترین شرایط است ، آن هم برای کسی که می خواهد در شرایط کور به سراغ دشمن برود ، مگر اینکه از اطلاعات لازم برخوردار باشد . او رفت و پس از ساعتی بازگشت . البته در همین مدت سر و صدای خوابید و تیراندازی تقریباً قطع شد و تا صبح اتفاق مهمی رخ نداد . در

۱. یوزی نوعی اسلحه هجومی ، برای رزم نزدیک است ، که به علت کوتاهی لوله و حجم آتش زیاد ، افراد اسکورت از آن استفاده می کنند . کالیبر آن ۱۱/۴۳ م . م است و با خشاب ۳۰ تیری تغذیه می شود.

تمام این مدت به فکر فرو رفته بودم ، به طوری که علت مأموریت و حضورم در آن جا داشت کاملاً فراموش می شد و این در حالی بود که من برای بررسی فاجعه شهادت ۵۲ نفر سپاهیان پاسدار در جاده « ربط » به « دارساوین^۱ » به آنجا رفته بودم و برایم این سؤال وجود داشت که چگونه فعالیت بکنم و کارم را از کجا آغاز نمایم ؟ خارج از پادگان هم امنیتی نداشت و ستون نیز به طور کامل در پادگان مستقر بود .

اولین عملیات رزمی من

نمی دانم روز اول یا دوم ورودم به پادگان سردشت بود که حادثه جدیدی برایمان پیش آمد . در این مدت کمی بیکار شده بودیم و کار خاصی نداشتیم ، چون راه توسط ضد انقلاب بسته بود و در آن شرایط نمی توانستیم برویم منطقه را بررسی کنیم و از چگونگی بروز آن فاجعه با خبر شویم . تا اینکه عصر یکی از این روزها به اتفاق چند نفر از جمله تعدادی از همراهان شهید چمران کنار باغچه ای در همان پادگان نشسته بودیم و با هم صحبت می کردیم . در همین لحظه متوجه شدم که ستون خلبان عابدی از اتاق عملیات پادگان با یک حالت شتاب زده ای به طرف ما می آید . همین که به ما رسید گفت : « برادرها ، آیا کسی از شما آمادگی همراهی من برای انجام یک مأموریت را دارد ؟ » پرسیدم مأموریت چیست ؟ گفت : مأموریت من تجسس و بررسی محل اختفای مهمات ضد انقلاب در حوالی منطقه ای که سپاهیان پاسدار به شهادت رسیده اند می باشد ، البته یک راهنمای محلی هم داریم . بعد اشاره کرد به کسی که لباس کردی برتن داشت و به عنوان راهنمای همراهش آمده بود .

لذا بلاfacسله یک لحظه به خاطرم رسید که رفتن به محل اختفای مهمات ممکن است درجهت مأموریت من مفید باشد . گفتم : من آمادگی دارم . به همراه

۱. ربط و دارساوین دو روستا در حومه سردشت می باشند .

خاطرات شهید سپهبد علی صیاد شیرازی ۲۵

من هفت نفر دیگر هم اعلام آمادگی کردند و از این جمع هشت نفره یکی من بودم با درجه سروانی ، دیگری یک برادر بسیجی به نام آقای سلطانی و دو نفر پاسدار به همراه چهار نفر درجه دار داوطلب از لشکر یک پیاده مرکز که اسمی آنها را اکنون به یاد ندارم . کلیه این افراد همراهان شهید چمران بودند که آنها نیز درباره همان مأموریت من به سرداشت آمده بودند. در آن لحظه من تفنگی با خود نداشتم . تقاضای اسلحه کمری کردم که سرانجام یک قبضه تفنگ ژ - ۳ با دو خشاب پر به من تحويل داده شد ، دقایقی بعد نیز برای رفتن به منطقه سوار بالگرد شدیم .

آغاز عملیات شیندرا^۱

هیچ کدام از کسانی که داخل بالگرد سوار شده بودیم ، همدیگر را نمی شناختیم . خلبان عابدی ما را در شیاری پیاده کرد که در نزدیکی دهکده شیندرا قرار داشت . با توجه به درجه نظامی و سوابق تجربه ، خود به خود از بقیه ارشدتر بودم بنابراین به طور طبیعی سرپرستی آن گروه را به عهده گرفتم . هر چه به آنها می گفتم آنها هم گوش می کردند. پس از اینکه از بالگرد پیاده شدیم ، آلونکی که در یک مزرعه کوچک در آن نزدیکی قرار داشت ، توجه ما را به خود جلب کرد. به طرف آلونک به راه افتادیم . پیرمرد و پیرزنی به همراه یک پسر بچه حدوداً هشت ساله جلوی آلونک ایستاده بودند . آنها با مشاهده ما خیلی وحشت کردند. درحالی که سعی کردم آنها را آرام کنم ، پرسیدم : آیا شما از محل مهماتی که گروهکها مخفی کرده اند ، خبر دارید ؟ آنها همین طور زل زده بودند و ما را نگاه می کردند. چیزی هم نمی گفتند . معلوم نبود عمداً خودشان را به نفهمی زده

۱. روستای شیندرا در شرق شهرستان سردشت قرار دارد و تا نوار مرزی غربی ۲۴ کیلومتر و تا نوار مرز قنومه ۲۵ کیلومتر فاصله دارد . این روستا در محور سردشت - بانه در فاصله ۲۰ کیلومتری آن قرار دارد.

بودند و یا اینکه واقعاً فارسی بلد نبودند . بالگردی که ما را ترابری کرده بود، در سقف پرواز کوتاه منطقه را دور می زد . هنوز سه - چهار دقیقه ای از صحبت‌های ما نگذشته بود که ناگهان صدای گلوله ای شنیده شد و همان موقع احساس کردم که گلوله از بغل گوشم رد شده است . تا آن لحظه زندگی ، این اوّلین گلوله ای بود که از کتار گوشم عبور کرده بود . بلا فاصله متوجه شدم که توی تله افتاده ایم . اطراف ما را ارتفاعات احاطه کرده بود و نقطه ای که ما ایستاده بودیم تقریباً قعر دره بود . اگر چه دره خیلی تنگی هم نبود ولی کاملاً در محاصره بودیم . همان لحظه فکری به خاطرم رسید و به همراهان گفتم : «باید در جهت مخالف صدای گلوله از یال^۱ مقابل بالا برویم . اینجا که ایستاده ایم جای مناسبی نیست و ممکن است دوباره به طرفمان تیراندازی کنند .» همگی به حالت دو حرکت کردیم تا اینکه به بالای ارتفاع رسیدیم بالا رفتن ما حدود ۱۰ الی ۱۲ دقیقه طول کشید .

وروود شهید چمران به صحنه نبرد

همین که خودمان را به بالای یال تپه رساندیم ، مشاهده کردیم که دو فروند بالگرد ۲۱۴^۲ آمدند و در یال مقابل ، که حدود ۴۰۰ الی ۵۰۰ متر با ما فاصله داشت ، روی زمین نشستند و نفرات خود را به سرعت پیاده کردند . فاصله به حدی بود که با چشم غیر مسلح همه چیز را به وضوح می دیدیم . اوّلین کسی که از بالگرد ها پیاده شد ، شهید دکتر چمران بود ، با یک قبضه اسلحه یوزی و

۱. نوعی خط الرأس یا زمین مرتفع کشیده شده است که نسبت به زمین اطراف خود دارای بلندی قابل توجهی می باشد . معمولاً دو طرف یال دره قرار دارد ، چون چنین عارضه ارضی شباهتی به گردن اسب دارد از این رو به یال معروف شده است .

۲. معروف به بالگرد اصفهان ، ساخت کارخانه بل آمریکا بر مبنای سفارش ایران و صرفاً برای ایران . مجهز به یک موتور «جت» و دارای قابلیت‌های کامل یک بالگرد هجومی که می تواند در خط مقدم نفرات را حمل نماید و مهمات و تجهیزات را به صورت بار داخلی یا خارجی به مقصد برساند . این بالگرد قابلیت مسلح شدن دارد و دارای کیفیت پروازی بسیار بالایی است .

خاطرات شهید سپهبد علی صیاد شیرازی ۲۷

لباس چریکی و کلاهی که همیشه برسرداشت و او را از دیگران کاملاً متمایز می‌کرد. به محض اینکه پیاده شدند، بالگردها با سرعت به پرواز درآمدند و اوج گرفتند. همزمان عناصر ضد انقلاب، آتش بسیار سنگینی را بر روی نفرات شهید چمران متمرکز کردند. آنها هم مثل اینکه محل اجرای آتش را می‌دیدند، شروع به تیراندازی متقابل کردند. تبادل آتش حدود ۱۴ - ۱۵ دقیقه با شدت هرچه تمام تر ادامه یافت. البته در تمام این مدت ما که عقب تر، بودیم از این تبادل آتش در امان بودیم. همه ما روی زمین دراز کشیده بودیم و تنها صحنه درگیری را نگاه می‌کردیم. در آن شرایط نمی‌دانستیم چه باید بکنیم. فکر کردم همانها که دارند می‌جنگند، کفایت می‌کند. بعد از حدود ۱۵ دقیقه، بار دیگر بالگردها به سرعت بازگشتند و در عرض چند ثانیه نشستند و همه را سوار کردند و با خود برdenد. بالگردها ما را جا گذاشتند. بالگردها رفتند و ما ناگهان متوجه شدیم که جا مانده ایم. نزدیک غروب آفتاب و به قول خلبانها نزدیک «سان است»^۱ بود و دیگر فرصت پرواز مجددی پیش بینی نمی‌شد. منطقه کاملاً ناامن بود و ما هم در آن وسط مانده بودیم. در آن شرایط تصمیم گیری بسیار دشوار بود. یک لحظه به فکرم رسید که ماندن در آنجا صلاح نیست، لذا به همراهان گفتم اینجا یال است و احتمال خطر بیشتر است، بهتر است هرچه زودتر برویم به طرف قله کوه. همه به حرفم گوش کردند و به سرعت از لا به لای درختان گذشتیم و به سمت قله به راهمان ادامه دادیم. با وجود آنکه همه خسته شده بودند، اما هر طوری بود به قله رسیدیم.

برفراز قله، پرواز بالگردهایی را که از سرداشت به طرف بانه در حال پرواز بودند باحسرت و تأسف مشاهده می‌کردیم و مطمئن بودیم که آنها دیگر باز نمی‌گردند؛ چون به علت وجود ناامنی در سرداشت بالگردها به هنگام شب در آنجا نمی‌مانندند و به پادگان بانه که امنیت بیشتری داشت می‌رفتند. در آن لحظه هیچ

۱. غروب آفتاب، شامگاه.

تصوری از علت اینکه چرا جا مانده ایم ، نداشتم و فکرم در این مورد به جایی نمی رسید .

اعلان فرماندهی

احساس کردم که از آن لحظه به بعد باید با اتکا به قدرت خودمان عمل کنیم و لذا به گروه اعلان کردم : برادران ! توجه کنید من سروان علی صیاد شیرازی هستم و از این لحظه به بعد فرمانده شما هستم. دوره های « چتربازی »^۱ و « تکاوری »^۲ را گذرانده ام و اطلاعات لازم نظامی دیگر را هم در اختیار دارم و خیالتان از این جهت راحت باشد. همه این حرفها را بایک حالتی گفتم که هم برای خودم احساس تکلیف بود و هم برای آنها ایجاد اطمینان و اعتماد می کرد . همان وقت اوّلین دستور خودم را صادر کردم و به آنها گفتم : باید تاصبح روی همین قله بمانیم و برای اینکه از حمله دشمن درامان بمانیم لازم است دور قله یک « دفاع ساعتی »^۳ بگیریم و اگر تا صبح هم شده ، مقاومت کنیم . پس از اینکه این دستور را دادم لحظه ای پیش خودم فکر کردم که چه گفته ام و چه دستوری داده ام ! مقاومت تا صبح یعنی چه ؟ بالای قله یک نقطه شاخص بود و همه ما را می دیدند و از هر طرف هم می توانستند به ما نزدیک شوند و ما را به محاصره خود درآورند . علاوه بر آن اگر می خواستیم تاصبح روی آن قله مقاومت کنیم ، نیاز به مهمات داشتیم و می بایستی برای خود سنگر و پناهگاه لازم درست می کردیم که هیچ یک از آنها

۱. چترباز یک فرد نظامی یا غیرنظامی است که با استفاده از چتر پرسن از هواپیما و بالگرد ، در منطقه مورد نظر پرتاب شده و به آرامی به زمین می رسد.

۲. به معنی « تک آورنده ، تیز رفتار و دونده » آمده است . تکاوران عده ای هستند با مقاومت جسمانی عالی که بایستی در دوره آموزشی مشکل و زندگی در شرایط سخت ، شرکت نموده و آمادگی لازم را برای انجام هرگونه مأموریت دشوار ، کسب نمایند.

۳. نوعی آرایش دفاعی است که افراد به صورت دایره ای رو به جهات مختلف زمین گیر شده و آماده مقابله با دشمن احتمالی می شوند.

۲۹ خاطرات شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

و حتی امکان تأمین آن را هم نداشتیم . بنابراین ماندن و مقاومت کردن در آنجا معنای نداشت . بدین ترتیب به طور ذهنی نتیجه گرفتم که اوّلین دستوری که صادر کرده ام دستوری غلط و غیر منطقی بوده و باید در آن تجدید نظر کنم ؛ اما هرچه فکر کردم چیزی به ذهنم نیامد . در آن لحظه ناخود آگاه حال توسل به امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشریف) به من دست داد و با یک زمزمه کاملاً پرمونا دعای امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشریف) را زیر لب خواندم .

طرح ریزی عملیات

اصلًا می خواهم بگویم بلا فاصله پس از پایان دعا ، طرح عملیاتی در ذهنم نقش بست . طرح این بود هرچه سریع تر باید آن محل را ترک کنیم . هوا تازه تاریک شده بود و احتمالاً آنها هر لحظه به ما نزدیک تر می شدند . فاصله آنها با ما کمتر از ۴۰۰ الی ۵۰۰ متر بود . تنها دو عارضه ^۱ از ما دور بودند ، لذا فرصت زیادی نداشتیم . می بایستی هرچه سریع تر برای خروج از آن تله اقدام می کردیم . حال به کجا ، معلوم نبود . راهنمای گردد که همراه ما بود گفت : «آن چراغهایی که از دور می بینید ، چراغهای شهر سردشت است ». پرسیدم : از کجا باید برویم ؟ گفت : «اگر از جاده برویم حتماً گیر می افتهیم . بهتر است از بیراهه برویم ». گفتم : پس بیراهه را من تعیین می کنم . کوتاه ترین راه ، مستقیم است . فقط ممکن است فراز و نشیب بیراهه غیر عادی باشد . هر کجا به مانع برخوردیم ، مانع را دور می زنیم .

همانجا یک آموزش ده دقیقه ای به همراهان دادم . چند تا موضوع مهم را که در آن شرایط مورد نیاز بود ، به طور خلاصه برایشان شرح دادم . گشتی در شب

۱. در اینجا به معنای «بر جستگی زمین » است .

سازمان رزم گشتی ، قطب نماچی^۱ ، وظیفه نفر آخر ، شمارش در حرکت ، آمار گیری در حرکت ، حرکت در شب با تفنگ ، چگونگی جلوگیری از سر و صدا به هنگام حمل تفنگ و غیره از جمله موضوع هایی بود که آن شب به همراهان آموزش دادم . همه به دقت به حرفهایم گوش می کردند . بعد هم به آنها گفتم : به هنگام حرکت هر بیست متري که رفتیم ، می نشینیم و استراق سمع^۲ می کنیم اگر خبری نبود ، دوباره راه را ادامه می دهیم تا از این دره عبور کنیم . این دره جای خطرناکی است . باید هرچه زودتر از آن عبور کنیم . پس از اینکه همه را توجیه کردم ، به راه افتادیم . شاید حدود ۴۵ دقیقه تا یک ساعت طول کشید که از آن دره گذشتیم و رسیدیم به آن طرف ارتفاع . آنجا یک نفس راحتی کشیدیم . چراغهای سرداشت از آن نقطه ای که بودیم ، به وضوح دیده می شد . گفتم : از اینجا می رویم به طرف سرداشت .

حدود دو ساعت و نیم راه رفتیم که با آن یک ساعت قبلی به حدود سه ساعت و نیم رسید . هرجا که صدای پارس سگ می شنیدیم و یا به نزدیکی آبادی می رسیدیم ، از آنجا فاصله می گرفتیم و منطقه را دور می زدیم تا مسیر حرکت ما مشخص نشود . به خصوص اگر صدای گله گوسفندی می شنیدیم ، معلوم بود که آغل گوسفند در نزدیکی ما قرار دارد .

دیگر همگی تشنه و گرسنه شده بودیم . خستگی در همه کاملاً مشهود بود . آنهایی که آموزش نظامی ندیده بودند ، وضعشان بدتر از دیگران بود و به خاطر راهپیمایی در یک منطقه کوهستانی بسیار احساس ضعف می کردند و می گفتند : « پاهایمان تاول زده . توان راه رفتن نداریم . بهتر است بنشینیم و استراحتی

۱. قطب نماچی فردی است آموزش دیده که با استفاده از قطب نما ، نیروی گشتی یا هر نیروی دیگری را تا روی هدف و در مراجعت به پایگاه هدایت کرده ، از انحراف آنها جلوگیری می کند .
۲. درلغت ، پنهانی گوش کردن و در تعریف نظامی ، گوش دادن و ضبط پیامهایی که برای دیگران فرستاده می شود ، به منظور کسب خبر .

خاطرات شهید سپهبد علی صیاد شیرازی ۳۱

بکنیم .» اما به آنها گفتم : « در این شرایط نشستن به هیچ وجه جایز نیست .» فقط به مدت ده دقیقه به آنها راحت باش می دادم و بعد به راهمان ادامه می دادیم . کم کم به جای هموار و سراشیبی رسیدیم که جاده از آنجا عبور می کرد ، راهنمای کرد برای ما توضیح داد که این جاده « ربط » است و ما داریم به مقصد نزدیک می شویم . راهنمای کرد افزود که ما در نزدیکی « پل گُلته »^۱ (سه راهی ربط - سرداشت - بانه) هستیم که در آن طرف پل یک پاسگاه ژاندارمری است ^۲ که اگر صلاح بدانید به آنجا برویم و به آنها بپیوندیم . ولی باید خیلی با احتیاط به آنجا نزدیک شویم ، چون ممکن است ما را با تیر بزنند . گفتم : « بسیار خوب همه اینجا باشند .» آنگاه همه را در آن دامنه آرایش تاکتیکی دادم و به صورت درازکش خواباندم . به راهنمای گُرد گفتم : « آماده باش تا با هم برویم به طرف پاسگاه .» با هم حرکت کردیم اما همین که از جاده گذشتیم ، راهنمای کرد ایستاد و گفت : « من دیگر جلوتر نمی آیم .» گفتم چرا نمی آیی ؟ گفت : « اینها بدون ایست می زنند ، چون اینجا محل تردد خودی نیست .» گفتم : « پس تو همین جا باش ، بالاخره باید با آنها تماس بگیریم .»

حرکت به طرف پاسگاه ژاندارمری

درحالی که تفنگم را دست فنگ کرده بودم در تاریکی شب به طرف پاسگاه به راه افتادم . پاسگاه در کنار پلی قرار داشت . تمام مسیر را از روی جاده همانند یک عابر عادی حرکت کردم . همه چیز به خوبی پیش می رفت تا اینکه به حدود

۱. این پل بر روی رودخانه « گلاس » بنا شده و در فاصله ده کیلومتری شهرستان سرداشت قرار دارد ، فاصله پل گُلته تا نوار مرزی ۲۲ کیلومتر است .

۲. این پاسگاه در کنار پل گُلته در فاصله ده کیلومتری شهرستان سرداشت قرار دارد و پاسگاه « کنارپل » هم خوانده می شود ، فاصله آن تا نوار مرزی حدود بیست کیلومتر است پل ، کنار پاسگاه بر روی رودخانه گلاس بنا گردیده است .

بیست متری پل که رسیدم ناگهان صدای شلیک گلوله ای مرا در جای خود میخکوب کرد. این دومین گلوله در طول زندگی ام بود که احتمالاً به طرف من نشانه گیری شده بود. البته این بار از بغل گوشم رد نشد چون ظاهراً شلیک هوايی و برای هشدار بود. بلاfacسله روی زمین دراز کشیدم و با صدای بلند اعلام کردم که «خودی هستم مرا نزنید». صدایی از طرف پاسگاه که به وضوح شنیده می شد، گفت: «کی هستی؟» خودم را معرفی کردم و درجه و نام و نشانم را برایش گفتم. نام من برایش کاملاً بیگانه بود و از این رو گفت: «برایم ناشناسی، اگر مسلح هستی، تفنگت را روی زمین بگذار، دستهایت را بالا بگیر و بیا جلو.» تفنگ را به ناچار روی زمین گذاشتم و برای اوّلین و آخرین بار در زندگی دستهایم را بالا گرفتم و آرام به طرف پل به راه افتادم.

جلوی پاسگاه که رسیدم، یک نفر با درجه استواری در حالی که تفنگی در دست داشت، ایستاده بود و مرا با دقت زیر نظر گرفته بود. کارت شناسایی ام را به او نشان دادم. دیگر اطمینان پیدا کرد که خودی هستم؛ اما در این حال که با هم در حال صحبت بودیم، از روی برج نگهبانی پاسگاه، آتش شدیدی روی دامنه مقابل باز شد، همانجا که بقیه همراهان من موضع گرفته بودند، مثل اینکه دیده بودند عده ای آنجا هستند. بلاfacسله فریاد کشیدم و گفتم: «آنها را نزنید، خودی هستند.» سرانجام با بی سیم و تلفن پیام دادند و تیراندازی قطع شد. نگران بودم که مبادا بچه ها مجروح شده باشند؛ اما خوشبختانه به کسی آسیبی نرسیده بود و همگی به سلامت وارد پاسگاه شدند. ساعت حوالی یازده شب بود، البته آن موقع هنوز تکبیر گفتن به عنوان شعار پیروزی و موفقیت رایج نشده بود و لذا تنها چیزی که در آن شرایط به ذهنم رسید این بود که به همراهان گفتم: «هنوز نمازمان را نخوانده ایم. برویم نمازمان را بخوانیم و خدا را شکر کنیم.» به رئیس پاسگاه گفتم: «به سرداشت بی سیم بزنید و اطلاع بدھید گروهی که مفقود شده بودند به پاسگاه رسیدند.» آن گاه شب را در همان پاسگاه ماندیم و استراحت کردیم.

مراجعةت به پادگان سردشت

ساعت حدود ۷ و ۳۰ دقیقه بود که یکدفعه صدای بالگرد شنیده شد. لحظاتی بعد بالگرد در کنار پاسگاه به زمین نشست. بلا فاصله از ساختمان بیرون رفتیم. شهید چمران اوّلین کسی بود که از بالگرد پیاده شد و مستقیماً به طرف من آمد. آن لحظه را یک لحظه تاریخی و تعیین کننده برای خود می‌دانم و هیچ گاه زمانی را که شهید چمران مرا در آغوش گرفت و با شور و شعف خاصی مرا غرق در بوسه کرد فراموش نمی‌کنم. حالت بسیار خوبی به ما دست داده بود. جملاتش دقیقاً یادم نیست ولی آن قدر خاطرمن هست که ابتدا درودی فرستاد آنگاه با همان کلام عارفانه اش گفت: « تو چه کردی؟ ما شما را از دست رفته می‌پنداشتیم و امید دیدن مجدد شما را نداشتیم تا اینکه در ساعت یازده شب با بی سیم به ما خبر دادند که شما همه سالم هستید. آن لحظه گویی که دنیایی را به ما داده باشند، خیلی خوشحال شدیم.» با آن اتفاقی که افتاد از آن لحظه به بعد دیگر با شهید چمران گره خوردیم، البته بیشتر عنایت آن شهید بود که مرا تحت پشتیبانی و حمایت خود قرار داد و راه را برای پیشرفتهای بعدی من باز کرد تا هر چه بیشتر همراه قافله انقلاب باشم.

مراجعةت برادر رحیم صفوی به اصفهان

از روز بعد وضعیت زندگی من از لحاظ نظامی تغییر زیادی کرد. برادر صفوی پس از بررسی و تحقیق درباره حادثه شهادت پاسداران اصفهان با نتیجه ای که مشترکاً تنظیم کرده بودیم از سردشت به سوی اصفهان حرکت کرد. من به او گفتم: « اینجا می‌مانم، چون نیاز پیدا شده تا در اینجا انجام وظیفه کنم.» البته تیمسار فلاحی با ابقاء من به همراه شهید دکتر چمران موافقت نمودند.

از آن روز به بعد شهید چمران طرح می‌ریخت و به هنگام شب تعیین می‌کرد که در کدام منطقه عملیات بشود و روز بعد نیز عملیات انجام می‌شد. در مدتی که در آنجا بودم در چند عملیات شرکت کردم.

این عملیات‌ها آثار تعیین کننده‌ای، هم برای خودم و هم برای شکل‌گیری انواع عملیات‌های منسجم بعدی در برداشت. طرح‌های عملیاتی را شهید چمران برنامه ریزی می‌کرد و من هم به دنبالش آنها را انجام می‌دادم و بعضی از موقع نیز مرا می‌فرستاد و خودش از دور نظارت می‌کرد. سرانجام به تدریج هدایت و رهبری عملیات را به من سپرد و من نیز حداکثر تلاشم را برای اجرای هر چه بهتر عملیات به کار می‌بستم.

تمامی عملیات

عملیات اول: این عملیات را شهید چمران طراحی کرد و گفت: می‌رویم به طرف دهکده «سی سر»^۱ این دهکده در شمال شرق سرداشت و در آن طرف رودخانه واقع بود و حدود بیست کیلومتر با سرداشت فاصله داشت. شهید چمران رهبری و هدایت عملیات را نیز به عهده داشت و مسئولیت یک محور هم به عهده من سپرده شده بود.

در این عملیات که به منظور انهدام ضد انقلاب صورت گرفت، نیروها در چند محور پیاده شدند و آنها را در محاصره خود قرار دادند.

شهید چمران ما را به حوالی سی سر برد و نزدیک ۲۰ کیلومتر با نوار مرزی فاصله دارد. من نیز به اتفاق چهار نفر در یکی از محورها پیاده شدم، همان لحظه متوجه شدم که یک قبضه «تیر بار کالیبر ۵۰» در لا به لای درختان به طرف بالگرد روانه شده بود، اما هیچ کس در اطراف نبود. لوله اسلحه کاملاً داغ بود. پس از بررسی معلوم شد که گلوله‌ای داخل لوله آن گیر کرده است. شاید اگر گلوله گیر نکرده

۱. روستایی در شمال شرقی شهرستان سرداشت که ۳۰ کیلومتر با نوار مرزی فاصله دارد.

خاطرات شهید سپهبد علی صیاد شیرازی ۳۵

بود آنها ما را زده بودند. آثار خون نیز در اطراف تیربار کالیبر ۵۰ به چشم می خورد و این نشان می داد که تیرانداز احتمالاً مجروح شده است . البته ما هنوز تیراندازی نکرده بودیم بلکه بالگرد تیراندازی کرده بود. هرچه جستجو کردیم چیزی نیافتیم ، دوباره سوار بالگرد شده و این بار بر روی قله دیگری که مشرف به روستای سی سر بود پیاده شدیم . به محض پیاده شدن متوجه شدیم که ضد انقلاب به طرف ما می آید تا ما را به محاصره خود درآورد. بلا فاصله بر روی آنها اجرای آتش کردیم که پا به فرار گذاشتند، اما حدود یک ربع بعد ، روی یال «ارتفاع نیستان»^۱ در محاصره ضد انقلاب قرار گرفتیم . تیراندازی شدیدی بین ما و آنها شروع شد و در جریان درگیری یک شهید دادیم ، او «گروهبانیکم رضایی» از درجه داران لشکر^۲ پیاده مرکز بود که داوطلبانه در آن عملیات شرکت کرده بود. پس از اینکه ضدانقلاب را فراری دادیم به جستجو پرداختیم و موفق شدیم مقادیر قابل توجهی از تجهیزات دشمن مانند خمپاره و امثال آن را به غنیمت بگیریم .

عملیات دوم : این عملیات در محور «شیندرا» و «شمولا»^۳ واقع در شمال جاده سردشت - بانه انجام شد . در آنجا از بالگرد پیاده شدیم . همین که رفتیم داخل روستای شمولا تا آنجا را پاکسازی کنیم متوجه شدیم که همه قبل از ورود ما فرار کرده اند . از چای داغی که آنجا بود معلوم شد تازه فرار کرده اند و به هر حال کسی را پیدا نکردیم و ناگزیر برگشتم .

عملیات سوم : این عملیات یک عملیات کاوش و جستجو بود که نزدیک ارتفاع «لک لک»^۴ انجام گرفت و طی آن حادثه قابل ملاحظه ای رخ نداد.

۱. روستای نیستان در شمال شرق سردشت واقع است .

۲. روستایی در شرق شهرستان سردشت و شمال آبادی شیندرا، فاصله آن تا نوار مرزی سی کیلومتر و تا سردشت ۲۱ کیلومتر است .

۳. ارتفاع «لک لک» ارتفاع مرزی در منطقه سردشت است که به عنوان دیدگاه در زمان جنگ از آن استفاده می شد.

عملیات چهارم : این عملیات در روستای « شلماش »^۱ انجام شد. این عملیات هم جنبه شناسایی و تجسس داشت . در همین ناحیه بود که « سروان رستمی »^۲ در عملیاتی دیگر که در آنجا انجام گرفت از ناحیه پا، مورد اصابت گلوله قرار گرفت و مجروح شد.

عملیات پنجم: عملیاتی بود که در محور « عباس آباد »^۳ انجام گرفت و جنبه تجسس و کاوش داشت .

عملیات ششم: این عملیات برای پاکسازی مناطق « بیوران بالا »^۴، « بیوران پایین »^۵ و « برده پهن »^۶ در غرب سردشت صورت گرفت . نکته ای که از این عملیات به خاطر دارم ، این است : زمانی که داشتیم به طرف ضد انقلاب تیراندازی می کردیم ، آنها یک دفعه فریاد زدند که « ما خودی هستیم ما را نزنید » زبانشان گردی بود . گفتم : جلو بیایید همین که جلو آمدند ، متوجه شدم که آنها چند نفر گرد هستند و داخل آنها یک ترکیب اعزامی از مرکز تحت عنوان « هیأت حسن نیت » به سرپرستی « داریوش فروهر »^۷ حضور دارد و

۱. شلماش روستایی مرزی است که در ۱۸ کیلومتری نوار مرزی در جنوب شهرستان سردشت قرار دارد.

۲. شهید سروان ایرج رستمی ، جمعی تیپ ۵۵ هوابرد شیراز بود که در سال ۱۳۵۸ در عملیات پاکسازی کردستان با شهید چمران آشنا شد و از همان ابتدای تشکیل ستاد جنگهای نامنظم شهید چمران ، به عنوان افسر عملیات آن ستاد در جبهه های جنوب در سال ۵۹ شرکت داشت. وی سرانجام در جبهه دهلاویه ، یک روز قبل از شهادت دکتر چمران به شهادت رسید.

۳. این محور از شهرستان سردشت به سمت شمال غرب روستای « قاسم رش » ادامه دارد این محور در صفر مرزی قرار دارد.

۴. این روستا در غرب سردشت واقع شده و فاصله آن تا نوار مرزی ۱۲ کیلومتر می باشد.

۵. این روستا در غرب سردشت واقع شده و فاصله آن تا نوار مرزی ۱۵ کیلومتر می باشد.

۶. در فاصله ۲ کیلومتری نوار مرزی روبروی آبادی قلعه دیزه عراق قرار دارد.

۷. وزیر مشاور در کابینه مرحوم مهندس مهدی بازرگان .

خاطرات شهید سپهبد علی صیاد شیرازی ۳۷

ضد انقلاب از آنها حفاظت می کند. موضوع را به شهید چمران گزارش دادم . شهید چمران فقط سرش را تکان داد و خیلی تودار برخورد کرد و هیچ نگفت .

عملیات هفتم : این عملیات در منطقه «درمان آباد»^۱ انجام گرفت که در غرب آنجا «کانی رش»^۲ واقع بود. در آن عملیات «سرهنگ شهید علی اصغرلو»^۳ با جمعی از «نیروهای مخصوص»^۴ در آن شرکت داشت . قبل از گفته بودم که تو سرهنگ دوم هستی و باید فرمانده باشی . او گفت : «نه اگر خودت فرمانده باشی بهتر است » و به این ترتیب عملیات با فرماندهی اینجانب انجام گرفت . قبل از آنکه ضد انقلاب موفق به محاصره شود ، با بالگرد به پادگان بازگشتم و به علت نزدیکی غروب آفتاب ادامه کار میسر نگردید .

عملیات هشتم : این عملیات در منطقه «مراغان»^۵ انجام گرفت که در حدود چهار کیلومتری جنوب سردشت واقع شده است . در این عملیات هم رفتیم و آنجا را پاکسازی کردیم و برگشتمیم . «پاسدار شهید علی اکبری»^۶ نیز در این عملیات حضور داشت .

۱. این روستا در جنوب غربی شهرستان سردشت قرار دارد و فاصله آن تا نوار مرزی ۶ کیلومتر است.

۲. آبادی «کانی رش» در فاصله ۵ کیلومتری شهرستان سردشت قرار دارد و فاصله آن تا نوار مرزی حدود ۱۰ کیلومتر می باشد.

۳. ایشان بعدها در عملیاتی در روی ارتفاع «آربابا» مشرف به شهر و پادگان بانه اسیر ضد انقلاب شده و در دوران اسارت به فیض شهادت نایل می گردد.

۴. این عده را «توهد» نیروهای ویژه هوابرد و یا کلاه سبزها هم می گویند. افرادی هستند که دوره های چتربازی، رزم تن به تن و زندگی در شرایط سخت، با سطح آموزش عالی را گذرانده، کلیه عملیاتهای نامنظم را در پشت خطوط دشمن به عنوان مأموریت اصلی ، هدایت و رهبری می نمایند .

۵. روستایی که در ۴-۳ کیلومتری جنوب شهر سردشت قرار دارد.

۶. پاسدار شهید «علی اکبری» از رزمندگان مخلص اسلام بود که از شهر ری به غرب کشور اعزام شده بود و به عنوان فرمانده سپاه پاسداران سردشت در منطقه انجام وظیفه می کرد. شهید علی اکبری در عملیاتی که به منظور پاکسازی روستای «مراغان» انجام می گرفت به فیض شهادت نایل آمد. در میان هم زمان وی مشهور است که شهید علی اکبری همیشه در دعاها یاش از



عملیات نهم : این عملیات در منطقه «لیلانه»^۱ و ربط صورت گرفت که در آن هم عملیات هلی برن^۲ انجام دادیم و بدون حادثه ای ارتفاعات را پاکسازی کردیم و بازگشتينم .

مراجعت به تهران

همان جا طرحی به نظرم رسید که می توانست تا حدودی در حل مسئله کردستان کارساز باشد . طرح را تهیه و در اختیار شهید چمران قرار دادم که با احترام آن را پذیرفت و قرار شد آن را در تهران مورد بررسی قرار دهد . به اتفاق شهید دکتر چمران از سرداشت به پادگان لشکر ۶۴ رفتیم که فرمانده اش «سرهنگ ظهیر نژاد»^۳ (مرحوم سرلشکر فعلی) بود . آن شب در پادگان ماندیم . روز بعد بليت هواپيما تهيه کردیم و درحالی که لباس شخصی پوشیده بودیم با هواپيما عازم تهران شدیم .

خداوند می خواست که او را با زبان روزه همچون مولای متقيان علی (علیه السلام) به فيض شهادت ناييل فرماید و از قضا آن شهید در ماه رمضان سال ۱۳۶۰ شمسی به شهادت رسید.

۱. روستای «لیلانه» در پانزده کيلومتری شهرستان سرداشت قرار دارد و تا نوار مرزی حدود ۲۵ کيلومتر فاصله دارد .

۲. هلی برن یعنی محمول بالگرد؛ یا به بیان واضح تر حمل نیرو از نقطه ای به نقطه دیگر توسط بالگرد انجام می شود.

۳. سرلشکر قاسمعلی ظهیرنژاد پس از پیروزی انقلاب اسلامی به فرماندهی لشکر ۶۴ ارومیه منصوب گردید و در دی ماه ۱۳۵۸ فرماندهی ژاندارمری کل کشور را عهده دار شد و در فروردین سال ۱۳۵۹ به سمت فرماندهی نیروی زمینی منصوب گردید . پس از سقوط هواپيماي سی - ۱۳۰ که حامل سرتیپ فلاحي رئيس ستاد مشترک بود و شهادت ايشان و دیگر سرداران ، در مهر ماه ۱۳۶۰ از سوی امام خمینی (ره) به رياست ستاد مشترک منصوب گردید و تا آبان ۱۳۶۳ در اين سمت انجام وظيفه نمود . (در زمان نگارش كتاب حاضر رياست هيأت مشاوران نظامی فرمانده معظم کل قوا را عهده دار بوده است .) ايشان در ۲۰ مهرماه ۱۳۷۸ به رحمت ايزدي پيوست .

بخش سوم
خاطرات خلبان
محمد کریم عابدی

٤٠ عمليات شيندرا

مأموریت شهید چمران

موضوع عملیات شیندرا بر می گردد به ۲۲ شهریور همان سال که هیأت حسن نیت وارد منطقه کردستان شد. پس از ورود هیأت به اصطلاح حسن نیت، و با صحبت هایی که انجام گرفت قرار شد عملیات کردستان متوقف بشود و ما برگردیم به تهران. ما هم ، چنین کردیم ؛ اما دو سه هفته بعد از اینکه به تهران بازگشتم خبر رسید که گروهی از برادران سپاهی اعزامی از اصفهان به هنگام بازگشت ، در مسیر جاده ربط - بانه ، درست در پشت ارتفاعات شیندرا که مشرف به جاده بانه می باشد به کمین ضد انقلاب بر می خورند . در جریان این کمین تعداد زیادی از برادران سپاهی به طرز فجیعی به شهادت می رسند ، جمعی نیز مجروح و یا اسیر می شوند . خبر شهادت این برادران آنچنان دلخراش و ناگوار بود که بار دیگر اوضاع منطقه را بحرانی کرد .

پس از آن حادثه دلخراش ، از طرف فرماندهی کل قوا حضرت امام (ره) دستوری به شهید چمران صادر شد مبنی بر اینکه برای پاکسازی و برقراری امنیت در منطقه، بار دیگر به آنجا برگردید . همزمان جناب سروان صیاد شیرازی نیز به همراه شهید چمران به سرداشت آمد . روز بیست و یکم مهرماه در پادگان سرداشت بودیم . از صبح در مورد شهادت برادران پاسدار به جمع آوری اطلاعات پرداختیم و همچنین تحقیقات در مورد زنده بودن تعدادی از آنان آغاز شد تا مشخص شود

تعدادی از آنها زنده هستند یا نه . آخرین اطلاعاتی که در این باره به دست ما رسید از طرف یکی از پیشمرگان مسلمان کرد بود ، وی گفت : « تعدادی از برادران پاسدار زنده هستند و در میان ارتفاعاتی که در شرق سرداشت و شمال جاده بانه - سرداشت واقع است در اسارت ضد انقلاب به سر می بردند . اطلاعات دیگری نیز به دست آوردیم مبنی بر اینکه ضد انقلاب یک انبار بزرگ مهمات را برای خودش در روستای شیندرا درست کرده است . طرحهایی برای چگونگی اجرای عملیات در منطقه مورد بررسی قرار گرفت و قرار شد ابتدا محل توسط اینجانب از طریق هوا مورد شناسایی قرار گیرد .

مأموریت شناسایی

حدود ساعت ۱۵ الی ۱۶ همان روز ، از طرف شهید فلاحتی که به منظور نظارت بر حرکت ستون از بانه به سرداشت آمده بود و در اتاق عملیات حضور داشت ، دستور رسید که من یک پرواز شناسایی برای بررسی وضعیت منطقه و کشف انبار مهمات انجام دهم و برای انجام این مأموریت نیروی مناسب را نیز همراه داشته باشم . بلافضله به طرف میدان صحنه پادگان به راه افتادم . در مسیر راه به جناب سروان علی صیاد شیرازی بربوردم و موضوع را با او در میان گذاشتم . او نیز پس از کمی فکر داوطلب گردید در عملیات شناسایی شرکت نماید و گفت حتماً می آیم . ۵ الی ۶ نفر دیگر هم همانجا اعلام آمادگی کردند . یک قبضه تفنگ ۳-۷ با مقداری مهمات از اسلحه خانه پادگان در اختیار جناب سروان علی صیاد شیرازی قرار داده شد آن گاه همگی به طرف بالگرد که در وسط میدان صحنه پارک بود رفته بود تا به طرف محل مربوط پرواز کنیم .

طرح عملیاتی این چنین بود که پس از شناسایی محل و بررسی اوضاع منطقه، یک گروه که در حدود یکصد نفر بودند توسط چند فروند بالگرد ، هلی برن شده و در محل پیاده شوند و عملیات پاکسازی را انجام دهند .

حرکت برای شناسایی

بلافاصله با یک فروند « بالگرد ۲۱۴ » به سمت روستای شیندرا به پرواز درآمدیم. اطلاعاتی که راهنمای گرد به ما داد، مبنی بر این بود که احتمالاً مهمات در داخل آغل گوسفندی در نزدیکی روستا قرار دارد. به نزدیکی آغل که رسیدیم جناب سروان علی صیاد شیرازی و همراهان درخواست نمودند پیاده شوند و منطقه را بررسی نمایند. آنها پس از پیاده شدن برای شناسایی رفتند و من با استفاده از موقعیت تصمیم گرفتم درحالی که تیم زمینی عملیات شناسایی را انجام می دهنده، ضمن پرواز بر فراز منطقه از بالا آنها را مراقبت نمایم. در آن لحظه دیگر پیش بینی عواقب بعدی را نکرده بودیم که چه اتفاقی خواهد افتاد. بلافاصله به پرواز درآمدم و بر فراز ارتفاعات مقابل که پشت جاده بانه واقع می شد به پرواز ادامه دادم تا وضعیت منطقه را از بالا مورد بررسی قرار دهم.

به هنگام پرواز به یک گله گوسفند رسیدیم. گله گوسفند روی ارتفاعات جلوی ما درحال حرکت بود. به نحوه حرکت گله مشکوک شدم. احساس کردم افرادی به طور غیر عادی داخل گله هستند. با پرواز بر روی گله گوسفند، آنها رم کردنده. در همین هنگام متوجه شدم تعداد ۶ الی ۷ نفر داخل گله هستند که دو سه نفرشان روی زمین دراز کشیده بودند به این معنا که مریض هستند و نمی توانند حرکت کنند. اگر چه آنها هیچ کدام اسلحه نداشته‌اند ولی تیمهای آتش ما همیشه آماده بودند تا در اسرع وقت خودشان را به منطقه برسانند، علاوه برآن، ما همیشه در بالگرد اسلحه سبک داشتیم تا در موقع ضروری از آن استفاده کنیم. به سرعت همانجا به زمین نشستیم و تعدادی از آنها را دستگیر کردیم و به داخل بالگرد آوردیم، اما دو نفر فرار کردند. دنبال آن دو نفر هم رفتیم. یکی از آنها از لبه لای درختان فرار کرد که موفق به دستگیری اش نشدیم، ولی دیگری رفت بالای یک درخت. فکر می کرد که اگر بالای درخت برود او را نمی بینیم. ما هم آمدیم و بالگرد را بالای درخت در حال پرواز ثابت نگه داشتیم. پس از مدتی آن شخص تعادل خود را از دست داد و از بالای درخت به روی زمین سقوط کرد و بلافاصله

شروع به فرار نمود. پس از طی حدود ۵۰۰ متر به پرتابگاهی رسید که امکان ادامه فرار به جلو برای وی محدود نبود؛ لذا تصمیم گرفت به عقب مراجعت کند. در این لحظه بالگرد به او نزدیک شد و روی سر وی قرار گرفت، به کروچیف^۱ گفت: «دست او را بگیر و بکش بالا.» بدین ترتیب او را هم دستگیر کردیم. حدود شش نفر شدند. آنها را بردهیم به پادگان سرداشت و اطلاعاتی را هم که به دست آورده بودیم به شهید چمران دادیم. وضعیت را هم برای ایشان شرح دادم و گفتم: «گروه شناسایی همان جا پیاده شدند، ضمن اینکه صدای تیراندازی هم از گوشه و کنار به گوش می‌رسید. حتی آن لحظه‌ای که ما به پرواز درآمدیم صدای تیراندازی می‌آمد.»

بازگشت به منطقه

پس از اینکه اطلاعات را در اختیار شهید چمران قرار دادم با یک فروند بالگرد «جت رنجر»^۲ به منطقه بازگشتم. در این پرواز، «ستوانیار جهانی» خلبان رزرو بود، و کمک خلبان «ستوانیار عباس زاده» بود. در همین حال که به سوی منطقه پرواز می‌کردیم از طریق رادیوی ارتباطی اطلاع یافتیم که تعداد ۶ فروند بالگرد ترابری با دو فروند «بالگرد کبری»^۳ به عنوان اسکورت به فاصله ۱۵ دقیقه بعد از پرواز ما، وارد منطقه خواهند شد.

۱. کروچیف عبارت است از یک متخصص فنی که بالگرد تحويل وی می‌باشد و در کلیه پروازها در بالگرد هجومی، نفر بر و شناسایی شرکت می‌نماید.

۲. بالگرد AB - ۲۰۶ ساخت کارخانه آکوستای ایتالیا و بل آمریکا که مجهز به یک موتور توربینی بوده و برای شناسایی، ارتباط، فرماندهی و کنترل و یا در موارد اضطراری به منظور رسکیو (نجات از سانحه) از آن استفاده می‌شود.

۳. بالگرد AH - ۱ ساخت کارخانه بل آمریکا، وسیله‌ای است تک ور، مجهز به توب ۲۰ م م راکت ۷۵/۲ اینچی، موشک تاو و سایر تجهیزات بر حسب نیاز، خدمه آن فقط دو نفر خلبان است.

بالگرد حامل شهید چمران اوّلین بالگردی بود ، که در منطقه به زمین نشست. در همین موقع آتش سنگینی بر روی بالگرد گشوده شد. گرد و خاکی که بر اثر اصابت گلوله ها در اطراف «شهید چمران» به هوا بر می خاست به وضوح دیده می شد . بقیه بالگردها هم هر کدام به فاصله حدود ۵۰۰ متر از یکدیگر بر روی ارتفاع به زمین نشستند تا نیروی خود را پیاده کنند. همزمان ما نیز بر روی منطقه پرواز می کردیم و تلاشم این بود که محل تیراندازی ضدانقلاب را پیدا کنم و به بالگردهای کبری اطلاع بدhem تا آن محل را هدف قرار دهنند .

هدف قرارگرفتن بالگرد من

آفتاب در حال غروب بود و ما مرتباً روی منطقه دور می زدیم . درگیری نیز با تیراندازی متقابل بر روی زمین ادامه داشت در همین هنگام احساس کردم که بالگرد در حال سقوط می باشد. بلا فاصله متوجه شدم که خودم نیز زخمی شده ام . نگاهی به خودم انداختم . خون زیادی از سمت چپ بدنم جاری بود ، اوّلین کلمه ای که در آن لحظه بی اختیار بر زبانم جاری شد این بود که گفتم : « یا ابوالفضل ». هر لحظه بالگرد به کوه نزدیکتر می شد. وضعیت بقیه همراهانم که دو نفر بودند نامطلوب بود. در همین موقع با پا فرمان ها را گرفتم و با دست راست کلکتیو^۱ « Collective » را بالا کشیدم . بالگرد از آن حالت بحرانی خودش بیرون آمد. با رادیو تماس گرفتم و به سایر خلبانها اطلاع دادم که : « ما تیرخوردهیم ولی مسئله ای نیست . نگران نباشید ، ما بر می گردیم به سرداشت ». آن گاه آرام به سمت سرداشت به پرواز خود ادامه دادیم . به سرداشت که رسیدیم برای فرود خیلی مشکل داشتیم چون ستوانیار جهانی خلبان همراه من از قسمت گردن تیرخورده بود و سرنشین دیگر بالگرد که پشت سر ما نشسته بود با مشاهده

۱. یکی از فرمانهای نصب شده در بالگرد جت رنجر که خلبان به وسیله دست چپ ارتفاع را با آن تنظیم می کند .

وضعیت ما حالش به هم خورده بود. هر طوری بود بالگرد را در پادگان به زمین نشاندم . یکی از فرماندهان جلو آمد تا زیر بغل مرا بگیرد و به من کمک کند که به او اجازه ندادم و گفتم : «روحیه سایر خلبانها پایین می آید. » دیگر آفتاب درحال غروب بود . تصمیم گرفتند ما را به وسیله آمبولانس به بیمارستان برسانند ، با وجود آن که اصرار کردم و گفتم لازم نیست مرا به بیمارستان ببریم ، کسی به حرفم توجهی نکرد و گفتند : «خونریزی زیاد است . باید به سرعت شما را به بیمارستان برسانیم . » سرانجام مرا به بیمارستان انتقال دادند .

بستری شدن در بیمارستان

زخم بازو و کتف چپم ۱۰ الی ۱۵ سانتیمتر بود . دکتر برای عمل جراحی و برداشتن سوختگی های مسیر گلوله و بخیه و پانسمان زخم ، تصمیم به بیهوشی ام گرفت که به انگیزه آلوده بودن محیط بیمارستان به عوامل ضد انقلاب به او اجازه بیهوشی ندادم و گفتم همان طور کارش را انجام دهد . روی تخت عمل نشسته بودم که پزشک کارش را آغاز کرد . درحالی که اطراف زخم را می تراشید از وضعیت من و از اینکه دردی را احساس نمی کنم ، تعجب کرده بود و من هم واقعاً با عنایت الهی دردی را احساس نمی کردم .

حدود ساعت ۷ بعدازظهر متوجه شدم که بلا فاصله پس از بازگشت ما به سرددشت ، عملیات تمام می شود و بحران هم فروکش می کند . بالگردها نیز به محل استقرار خود باز می گردند درحالی که نمی دانستند تیمی را که به سرپرستی جناب سروان علی صیاد شیرازی در ارتفاعات منطقه عملیاتی شرق سرددشت پیاده کرده بودم همانجا مانده اند و کسی برای بازگرداندن آنها اقدامی نکرده است !

اقدامات ایمنی در بیمارستان

به انگیزه آلوده بودن منطقه و شهر به ضدانقلاب و حساسیتی که ضد انقلاب نسبت به خلبان و بویژه نسبت به من داشتند، خطر حمله به بیمارستان وجود داشت. بنابراین «ستوان ایرج رستمی» که مسئول امنیت شهر بود، یک دسته سرباز برای برقراری امنیت به بیمارستان اعزام کرده بود. پس از انجام کارهای پزشکی مرا به اتاق مراقبت پزشکی انتقال دادند و خلبان جهانی را برای عمل جراحی به اتاق عمل بردند.

در آن شب در چند مرحله بیمارستان مورد حمله تیر مستقیم و منحنی (خمپاره) ضد انقلاب قرار گرفت، من پس از انتقال به اتاق، به خواب رفته بودم. پس از چند ساعت از صدای گلوله بیدار شدم، بالای سر خود دو نفر از رزمندگان را دیدم؛ یکی از آنها «حسن شاه حسینی» بود، از او پرسیدم چه خبر؟ گفت چیزی نیست به طرف پنجره نگاه کردم، دیدم یک کامیون نظامی را پشت پنجره قرار داده اند که گلوله و یا ترکش خمپاره های دشمن به داخل اتاق اصابت نکند. از شاه حسینی پرسیدم آیا گروه صیاد سالم برگشتند؟ گفت: همه سالم هستند، شما نگران نباشید. به او گفتم با آوردن من به بیمارستان، همگی به زحمت افتاده اید. حسن مرا بوسید و گفت خدا را شکر که سالم هستید.

خروج از بیمارستان

با شاه حسینی مشورت نمودم و ساعت ۵ و ۳۰ دقیقه به شکل پنهانی با یک جیپ نظامی از بیمارستان خارج و وارد پادگان شدیم. دکتر چمران در حال قدم زدن بود؛ بامشاهده ما بسیار خوشحال شد و با شتاب به سمت ما آمد و مرا در آغوش گرفت و خدا را شکر نمود. با هم به اتاق عملیات فرماندهی رفتیم و دیدم که تیمسار فلاحی روی تخت خوابیده و وضعیت عادی ندارد. با توضیح دکتر چمران

متوجه شدم که ایشان نیز همراه با «تیمسار آذری» در جاده نزدیک سرداشت بوده که خودرو، مورد اصابت آر پی جی ضد انقلاب قرار گرفته است.

تیمسار فلاحی از دیدن من بسیار خوشحال شد و مرا بوسید. شهید فلاحی خطاب به من فرمود: استاد عابدی! عملیات خوبی انجام شد و تعدادی از افراد ضد انقلاب کشته و اسیر شدند.

دکتر چمران نیز گفتند: گروهی که جا مانده بود نیمه شب وارد پاسگاه کلته شدند و همگی سالم هستند؛ کمی هوا روشن شود با بالگرد می‌روم و آنها را می‌آورم. تا آن موقع خلبان جهانی را هم به پادگان انتقال خواهند داد.

حدود ساعت ۷ صبح من و شهید فلاحی و خلبان جهانی با بالگرد به طرف سنندج پرواز نمودیم. از سنندج نیز با یک هواپیمای توربو کماندو به تهران عزمت نمودیم و در فرودگاه مهرآباد ضمن استقبال جمعی از مقامات نظامی، با یک فرونده بالگرد ۲۱۴ به بیمارستان خانواده انتقال و تحت عمل جراحی و اقدامات پزشکی قرار گرفتیم.

بخش چهارم
خاطرات برادر
بسیجی
رضا سلطانی

٥٠ عمليات شيندرا

حضور در پادگان سرداشت

در حدود اواسط سال ۱۳۵۸ برحسب ارتباطاتی که با شهید بزرگوار دکتر چمران پیدا کرده بودم ، مطلع شدم که او قصد رفتن به منطقه کردستان را دارد . قرار بود در این مأموریت ، آن واقعه ای را که در آن تعدادی از برادران پاسدار به شهادت رسیده بودند از نزدیک مورد بررسی قرار دهد . به اتفاق هیأت همراحت ابتدا به سندج و از آنجا به بانه و سرانجام به سرداشت رسیدیم و در پادگان این شهر مستقر شدیم . پس از برنامه ریزی های لازم این گونه عنوان شد که ضد انقلاب انبار مهماتی را برای خود در منطقه ای بنام «شیندرا» درست کرده است که این انبار بایستی مورد شناسایی قرار بگیرد و بعد هم از بین برود . قرار شد گروهی انتخاب شوند و بایک فروند بالگرد به محل اعزام گردند.

من نیز از جمله کسانی بودم که برای رفتن با آن گروه اعلام آمادگی کردم. بالگرد آماده پرواز شد و بلاfacله سوار شدیم . در همین موقع مشاهده کردم یکی از برادران ارتشی که در آن موقع درجه سروانی داشت داخل بالگرد شد و بلاfacله بالگرد به پرواز درآمد .

پیاده شدن در منطقه شیندرا

همین که به منطقه شیندرا رسیدیم خلبان دوری بر روی منطقه زد و سپس در یک نقطه مناسب فرود آمد اما بدون این که روی زمین بنشیند در فاصله بسیار نزدیکی از زمین بالگرد را نگه داشت و اعلام کرد که همگی پایین بروند. ما هم از بالگرد پایین پریدیم تا منطقه را مورد شناسایی قرار دهیم . به محض این که پیاده

شدیم «جناب سروان علی صیاد شیرازی» به طرف دو سه خانه روستایی که در آن حوالی قرار داشت رفت . یک پیرمرد و یک پیرزن به همراه پسر بچه ای از داخل یکی از خانه ها بیرون آمدند . جناب سروان از آنها سؤالاتی کرد در همین موقع صدای شلیک گلوله ای به گوش رسید . گلوله صفيرکشان از کنار گوش او عبور کرد . این حادثه خبر از یک درگیری می داد و احتمال این که در تله افتداده باشیم وجود داشت . بالگرد بلافضله پس از پیاده کردن اوج گرفت و از آنجا رفت تا بقیه را به منطقه بیاورد . تیراندازی شدت گرفت . در همین موقع مشاهده کردیم که شهید چمران هم به اتفاق گروهی دیگر از برادران با چند فروند بالگرد به منطقه آمدند و در یال روبروی ما پیاده شدند . بدین ترتیب از دو سه جناح درگیری با ضدانقلاب شروع شد . هنوز نیم ساعتی از درگیری با ضد انقلاب نگذشته بود که مشاهده کردیم یک فروند بالگرد جت رنجر پس از اینکه یکی دوبار در آسمان منطقه دور زد ناگهان تعادلش را از دست داد . این بالگرد را ستون عابدی و ستونیار جهانی^۱ هدایت می کردند ، که از خلبانهای خوب هوانیروز محسوب می شدند . علت نا متعادل شدن بالگرد دقیقاً برایمان روش نبود ولی ظاهراً وضعیت آن بحرانی به نظر می رسید . گویا بالگرد را به رگبار گلوله بسته بودند . بعدها معلوم شد خلبانهای بالگرد تیر خورده بودند و به بالگرد هم آسیب رسیده بود . بالگرد با همان حالت نامتعادل نزدیک بود به سینه کوه اصابت کند و ما با حالتی نگران هر لحظه منتظر بودیم که بالگرد به کوه برخورد کند و منفجر شود . در آخرین لحظه همین که بالگرد نزدیک کوه رسید یکدفعه متوجه شدیم که دوباره بالگرد حالت اصلی خودش را به دست آورد و به سرعت خودش را کشید بالا و رفت و پس از آن دو سه فروند بالگرد کبری وارد منطقه شدند و اقدام به کوبیدن مواضع ضد انقلاب کردند .

۱. بختیار جهانی شلیلوند

پس از این که بالگرد های کبری منطقه را کوبیدند ، بار دیگر بالگردهای ۲۱۴ آمدند و به سمت نیروهای شهید چمران رفتند . بلا فاصله همه آنها را سوار کردند و به پرواز درآمدند . ما همچنان منتظر ماندیم تا شاید بالگردها به طرف ما بیایند و ما را هم سوار کنند و با خود ببرند اما متأسفانه نیامدند . هوا هم رو به تاریکی می رفت . در آخرین لحظات تنها صدای بالگرد ها را می شنیدیم که به سمت شهر بانه در حال پرواز بودند و این بدان معنا بود که شب را می بایستی در همانجا می ماندیم که احتمال اسارت یا شهادت وجود داشت .

اعلان فرماندهی توسط سروان علی صیاد شیرازی

دیگر از همه چیز و همه کس جز خدا نامید شده بودیم . در همین هنگام جناب سروان علی صیاد شیرازی از جا برخاست و خودش را به جمع حاضر معرفی کرد . آن گاه درباره تخصص و دوره هایی که طی کرده بود مطالبی را برای همه بیان کرد . سخنان او اطمینان خاصی را به دلهایمان بخشید . بعد هم اعلام کرد که : « از این لحظه به بعد من فرمانده شما هستم . » بدین ترتیب ما صاحب فرمانده شدیم ، فرماندهی که می دانست در آن شرایط چگونه باید ما را از آن مهله نجات بدهد . فرمانده ابتدا به تشریح وضعیت منطقه پرداخت و سپس شرایط مختلف را توضیح داد . اطلاعاتی که در آن مدت کوتاه در اختیارمان قرار داد بسیار با ارزش و با اهمیت بود . آن گاه همه ما را به طرف بالای کوه هدایت کرد . همین که به نقطه مناسبی رسیدیم به ما گفت که باید « تأمین دایره وار »^۱ بگیریم تا دشمن نتواند به ما نزدیک بشود . بعد هم گفت : « همین طور صبر می کنیم تا ببینیم ان شاء الله چه کار باید بکنیم ، او برای اینکه قوت قلبی به همه

۱. اگر سمت حمله ، دستبرد یا نفوذ دشمن برای یک نیرو نامشخص باشد ، آن نیرو برای جلوگیری از غافلگیر شدن ، افراد رزمnde خود را در جهات مختلف (۳۶۰ درجه) و به صورت دایره ای برای دفاع آرایش می دهد .

ما بدهد ادامه داد : « ما تا آخرین فشنگهایمان می جنگیم و تسلیم نمی شویم ؛ چون اگر تسلیم شویم آنها ما را می کشند و یا این که شکنجه می کنند . »
هوا دیگر تاریک شده بود و تا آن وقت کار خاصی انجام نداده بودیم تا این که جناب سروان علی صیاد شیرازی اعلام کرد : « برادرها ! ما باید هرچه سریعتر این منطقه را ترک کنیم ؛ چون نور چراغ قوه ها را به وضوح در سینه کش کوهها مشاهده می کنم . گویا دارند به هم علامت می دهند . اگر همین جا بمانیم ممکن است در دام آنها گرفتار شویم . » بعد هم مطالب دیگری را درباره چگونگی خروج از آن مهلکه بیان کرد که خیلی مهم بود . در این بین متوجه شدیم که در قسمت راست ما یک رودخانه قرار دارد و صدای آب باعث می شود تا ما نتوانیم صدای حرکت دشمن را بشنویم پس لازم شد که آن محل را ترک کنیم و از رودخانه بگذریم و خودمان را به آن طرف برسانیم .

نجات از مهلکه

از اوّلین ارتفاعی که خودمان را به سمت شهر سردشت بالا کشیدیم ، برای ما امیدواری پیدا شد . امید این که تقریباً از آن مهلکه نجات پیدا کرده ایم . همین که چراغهای شهر سردشت را از آن فاصله مشاهده کردیم به طرف شهر به راه افتادیم . در آن شرایط وجود یک فرمانده خوب توانست راهگشای بسیاری از مشکلات ما باشد . ما که اوّلین مأموریت خودمان را انجام می دادیم و نسبت به آن محیط ناآشنا بودیم از اینکه یک نفر درمیان ما هست و می تواند راه را به ما نشان بدهد و مسیر را برای ما مشخص کند و ما را به سلامت به مقصد برساند با تمام وجود خوشحال بودیم .

از آنجا حرکت کردیم و رفتیم به طرف پاسگاهی که در نزدیکی پل آهنی قرار داشت . این پل ، امروز هم به اسم « پل آهنی » معروف است . در آن پاسگاه

برادران ژاندارمی مستقر بودند که هر شب هم به آنها حمله می شد . آنها انتظار ورود ما را نداشتند و لذا به محض این که متوجه ما شدند ایست دادند .

ایثار و فداکاری در شرایط حساس

در آن شرایط ما فقط یک نفر را می خواستیم که از خودش فداکاری نشان بدهد و با به خطر انداختن جان خویش، جان بقیه را حفظ کند تا به کسانی که داخل پاسگاه هستند بفهماند که خودی هستیم و دشمن نیستیم و قصد حمله به آنها را نداریم . در حالی که دیگر فاصله چندانی با پاسگاه نداشتیم ، جناب سروان علی صیاد شیرازی اعلام کرد : « شما در یال این تپه که مشرف به پاسگاه هست موضع بگیرید . من به تنها ی می روم به طرف پاسگاه و خودم را معرفی می کنم . همین که فرمانده از یال تپه سرازیر شد من همان وقت شخصاً به این نتیجه رسیدم که چرا زمانی که ضد انقلاب تلاش می کرد تا این گونه در جامعه عنوان کند که ارتشد باشیستی منحل شود ولی امام بزرگوار با قاطعیت اعلام فرمودند : « ارتشد باید به قوت خود باقی بماند . » به این ترتیب یک سرباز از جان گذشته اسلام داوطلبانه حاضر شد تا خودش را فدای هشت نفر دیگر بکند . هنوز سروان علی صیاد شیرازی چند قدمی از ما دور نشده بود که ناگهان یک گلوله « خمپاره منور »^۱ بالای سرما روشن شد و همزمان تیربار پاسگاه به طرف ما شروع به تیر اندازی کرد . پس از مدت کوتاهی تیراندازی قطع شد . دوباره یک گلوله خمپاره منور را به هوا پرتاب کردند ؛ اما روشن نشد و گلوله در کنار من به زمین افتاد . خوشبختانه در این مدت

۱. خمپاره منور ، حاوی ماده شیمیایی مخصوصی است که هنگام اشتعال در هوا ، نور فوق العاده ای ایجاد می کند . توسط چتری از پارچه مخصوص در بالای منطقه مورد نظر فروود می آید و بخش وسیعی از زمین را در رزم شبانه روشن و مشخص می سازد . از این خمپاره برای اعلام خبر برابر قرار قبلی نیز استفاده شود .

۵۶ عملیات شیندرا

جناب سروان علی صیاد شیرازی موفق شد خودش را به پاسگاه برساند و به آن برادران بفهماند که ما خودی هستیم . بدین ترتیب همگی به سلامت وارد پاسگاه شدیم . حدود ساعت ۳۰ و ۲۳ دقیقه بود که در داخل پاسگاه نماز شکر به جای آوردیم و شب را همان جا به صبح رساندیم . صبح روز بعد شهید چمران با بالگرد به پاسگاه آمد و همه برادران را یکایک در آغوش گرفت و بوسید و دقایقی بعد همه با هم به سرداشت بازگشتم .

بخش پنجم
تجزیه و تحلیل
عملیات

مشکلات عملیات

مأموریتی که شرح آن بیان شد در شرایطی انجام شده که مشکلات و معضلات زیادی از جمله موارد زیر وجود داشته است :

- الف . نبودن طرح پیش بینی شده
- ب . عدم شناخت وضعیت منطقه (دشمن و زمین)
- ج . نبودن سازمان رزم منظم و منطقی
- د . نداشتن وسایل ارتباطی
- ه . مشخص نبودن یگان پشتیبانی کننده
- و . عدم شناخت پرسنل اجرا کننده از یکدیگر و نحوه اجرای عملیات (نهایتاً سازمان رزم پس از ابلاغ مأموریت به صورت داوطلب از پرسنل شرکت کننده شکل گرفته است .)

نکات بر جسته عملیات

علی رغم معضلات قید شده ، فرمانده عملیات توانسته است با هدایت صحیح و عمل به موقع و سایر نقاط بر جسته موفقیت لازم را کسب نموده و بر ضد انقلاب و شرایط نامساعد فائق آید . در چنین وضعیتی نقشهای شاخص و بارز فرمانده در صحنه عملیات عبارتند از :

- الف . سازماندهی به موقع پرسنل
- ب . تصمیم گیری به موقع

۶۰ عملیات شیندرا

ج . الگو و سرمشق بودن برای پرسنل با پذیرفتن خطر و بهره گیری از تجارب آموزشی .

د . خونسردی فرمانده در شرایط بحرانی ه . نقش توکل به خداوند و اعتماد و ایمان به ائمه اطهار (علیهم السلام) ، در جهت اجرای وظایف شرعی که مشخص کننده نحوه انجام مأموریت شده است . و . بهره گیری به موقع از نکات آموزشی جنگهای چریکی و تعمیم آن به پرسنل جمعی با توجه به موقعیت منطقه ای و زمانی .

نتایج عملیات

این عملیات مبنایی برای انجام عملیاتهای دیگر برعلیه ضد انقلاب در پاکسازی منطقه شد. به طوری که در مدت ۱۷ روز بعدی ۹ عملیات موفق انجام گردیده و تسلط ، قدرت و توانمندی نظام جمهوری اسلامی ایران را در منطقه در نظر اهالی به اثبات رسانید .

بخش ششم
نکات آموزشی عملیات
شیندر ا

مقدمه

چنانچه هر حادثه ای اعم از کوچک و بزرگ مورد کالبد شکافی دقیق و تجزیه و تحلیل لازم قرار گیرد ، می توان درس‌های لازم را برای انتقال به آیندگان از آن برگرفت .

عملیات شیندرا از اوّلین عملیاتهای اجرا شده در منطقه کردستان می باشد که یک فرد نظامی با یک گروه کوچک به منطقه ای از دشمن وارد شده و به خوبی وظایف خود را انجام داده است .

این مأموریت دارای نکات مثبت فراوانی است که هر کدام از آن نکات می تواند راهنمای آموزشی بسیار مهمی برای آیندگان باشد . همچنین این عملیات دارای بعضی نکات منفی بارزی نیز می باشد که لازم است مورد توجه قرار گیرد . علاوه بر تجزیه و تحلیل انجام شده در بخش پنجم کتاب برای تسهیل در بهره برداری آموزشی در رده های پایین تر که بتواند برای آنان مفید باشد لازم است نکات آموزشی آن شکافته شود و مطالب را به صورت شفاف تری بیان نمود تا کسانی که در آینده طرح ریزی و اجرای چنین عملیاتی را بر عهده دارند بتوانند از آن استفاده کنند و آن را راهنمای عمل خود قرار دهند .

ویژگیهای آموزنده و مثبت عملیات شیندرا

در این عملیات صرف نظر از طراحی و چگونگی ابلاغ مأموریت که ارتباطی با اجرای عملیات ندارد ؛ موضوع را پس از آگاهی سروان علی صیاد شیرازی از چگونگی

مأموریت توسط خلبان عابدی بررسی کرده و نکات آموزنده آن را مورد ملاحظه قرار می دهیم .

همان طوری که از متن خاطرات برمی آید اعضا گروه گشتی شناسایی به طور اتفاقی انتخاب شده و هیچ کدام از یکدیگر شناخت لازم را نداشته اند . با اعلام مأموریت توسط خلبان (ستوان عابدی) و درخواست داوطلب ، سروان علی صیاد شیرازی و تعدادی دیگر که در محل حضور داشتند اعلام آمادگی می کنند . این تعداد هیچ کدام از یک واحد سازمانی نبوده و هیچ گونه ارتباط سازمانی مشخصی با یکدیگر نداشته اند . سؤال این است که چه چیزی باعث اعلام آمادگی آنان جهت اجرای مأموریت شده است ، در حالی که هیچ کدام شناختی از یکدیگر نداشته و یا شخص اعلام کننده مأموریت هیچ گونه سمتی نسبت به آنها نداشته است . پاسخ آن را می توان در ویژگیهای زیر جستجو نمود :

۱. ایمان

ایمانی که در آن لحظه و در آن مکان و در آن شرایط بحرانی موجب می شود ، آنان احساس تکلیف نمایند و آماده برای رفتن به سوی خطر گردند . سروان علی صیاد شیرازی در ابتدا به عنوان فرمانده گروه تعیین نمی شود ، ولی در طول عملیات باز هم احساس تکلیف که نشان از ایمان والای وی دارد او را وادار به اعلام فرماندهی نسبت به سایرین می کند در چنین شرایطی اعلام فرماندهی به گروهی ناشناخته با چنان مهارت و ظرافتی توسط وی عملی می گردد که مورد پذیرش دیگران قرار می گیرد . و این کار را سروان علی صیاد شیرازی به بهترین وجهی انجام داده است . از آن لحظه به بعد همراهان تحت تأثیر شخصیت ، نفوذ کلام و داشت وی قرار گرفته و رهبری وی را قبول می نمایند .

فی الواقع رهبری از نوع « کاریزماتیک » درآن وضعیت به وجود آمده است .

این گونه رهبری در صورتی مورد پذیرش قرار می گیرد که ایمان رهبر به درجه ای از اعتلا رسیده باشد و همه چیز را تحت الشعاع خود قرار دهد . نمونه بزرگ آن پذیرش رهبری امام خمینی (ره) توسط ملت بزرگ ایران و نمونه کوچک آن در

پذیرش شهید سپهبد علی صیاد شیرازی توسط پرسنل ارتش جمهوری اسلامی ایران تجلی یافت . لازم به توضیح است شهید سپهبد علی صیاد شیرازی در مراحل بعد که در سمت‌های بالاتر قرار گرفت ویژگی رهبری کاریزماتیک خود را حفظ کرد و از همین ویژگی در جهت بهره گیری از کلیه نیروهای انسانی در شرایط بحرانی بعد از انقلاب در ارتش جمهوری اسلامی ایران استفاده کرد و پیروزیهای بزرگی را در جنگ ۸ ساله موجب گردید .

اگر به تمامی فعالیتهای شهید سپهبد صیاد شیرازی دقت نماییم ، ملاحظه خواهد شد که کلیه ابعاد شخصیتی و روانشناسی وی در کلیه فعالیتهای رزمی ، آموزشی ، فرهنگی ، اجتماعی و غیره بر بستری بنیاد گذاشته شده بود که آن بستر را نمی توان چیزی جز ایمان دانست . ایمان وی ، به او اعتماد به نفس لازم را داده بود تا بتواند هر لحظه آمادگی پذیرش مأموریت در هر رده ای را داشته باشد و به خوبی نیز از عهده انجام آن برآید .

بنابر این عامل اصلی که بر کلیه ویژگیهای یک شخص اثر دارد ایمان است که لازم است در تحکیم و تقویت آن به دور از هرگونه ریا و تظاهر اقدام نمود . فردی که ایمان در جوهره وجودش رخنه کرده باشد ، به دنبال خود سازی است ، او تقدوا پیشه کرده و از مادیات پرهیز می کند و همگان شاهد این عنصر مهم در وجود این شهید بزرگوار و سرافراز در تمامی مدت ۸ سال دفاع مقدس بوده ایم .

ایمان شهید علی صیاد شیرازی چیزی نبوده که یکباره در او ایجاد شده باشد ، بلکه این ایمان از کانون خانواده و از جوانی در وی وجود داشته و در حال تقویت بوده است . ایمان وی بعد از پیروزی انقلاب و این گونه عملیاتهای تبلور یافته و در خدمت ملتی بزرگ قرار گرفته است . مسلماً شهید سپهبد علی صیاد شیرازی از جوانی با ایمان راسخ به خود سازی فکری و جسمی پرداخته است و کلیه تحصیلات و آموزشها نظمی را با مهارت فرا گرفته است . شرایط زمان و مکان قبل از انقلاب موجب نشده در شغلی که انتخاب کرده از فراغیری دانش مربوط به آن کوتاهی نماید . او اطمینان داشت که در صورت مجهز شدن به ابزار دانش ،

روزی می تواند از آن در جهت خیر و صلاح استفاده نماید . همان طوری که در عملیات گشتی شناسایی ، این دانش و مهارت و تخصص در خدمت تعهد و ایمان وی قرار گرفت و توانست با موفقیت از بوته آزمایش بیرون آید . همچنین در طول سالهای دفاع مقدس همگان شاهد عملکرد مثبت وی درباره انجام وظایفش بوده ایم .

۲. توکل

شهید سپهبد علی صیاد شیرازی همواره در هر امری توکل به خداوند متعال داشت. چنانچه در امری نمی توانست تصمیم گیری نماید ، فوراً با توکل به ذات احادیث و توسل به آقا امام زمان (عج) دچار یک حالت عرفانی شده و راه حل موضوع را در چنین حالتی پیدا می کرد .

در این عملیات نیز به هنگامی که به غلط بودن دستور خود پی می برد ، برای چاره جویی به حالت توسل در آمده و راه حل مطلوبی را برای طرح ریزی عملیات به دست می آورد .

۳. اعتماد به نفس

بديهی است فردی که از ايمان بالا و آموزش لازم برخوردار باشد و ارتباط معنوی خود را با ابزار توسل برقرار نماید ، دارای اعتماد به نفس لازم برای انجام وظایف محوله می باشد .

او با فraigیری هرآنچه برای انجام وظيفه شغلی نياز داشت ، خود را به ابزار لازم تجهيز نمود و آن چنان آموزشها در جوهره وجودی وی نقش بسته بود که همواره از اعتماد به نفس لازم برخوردار بود .

۴. استفاده از تخصص

شهید سپهبد علی صیاد شیرازی يك فرد تعلیم یافته نظامی بود و علاوه بر آموزشهاي عمومي نظامي از آموزشهاي تخصصي لازم نيز برخوردار بود . اگر چه در اين عملیات او نياز به آموزشهاي تخصصي نظامي خود (رسته توپخانه) پيدا نکرد ولی آموزشهاي عمومي و دوره هاي ويژه مانند چتر بازي و تکاوری به او تواناييهای

لازم را داده بود که در آن شرایط سخت توانست عملیات نجات خود و همزمانش را به خوبی طراحی و هدایت نماید.

نکته دیگری که لازم است مد نظر قرار گیرد، عدم درگیری گشتی شناسایی در موقع ورود نیروهای اصلی به منطقه بود. این نیروها با دشمن درگیر شده و شروع به تبادل آتش نمودند. شهید سپهبد علی صیاد شیرازی در آن لحظه ضمن آنکه هیچ گونه اطلاعاتی از ورود آن نیروها ندارد ولی تشخیص خودی بودن آنان را می دهد، مع هذا از آنجایی که عدم درگیری گشتی شناسایی با دشمن را یک اصل می دانسته مبادرت به اجرای آتش ننموده است. احتمالاً همین امر موجب کشف نشدن محل آنها توسط دشمن شده است و یا دشمن تصور نموده که تمامی عناصر از جمله آنان توسط بالگرد از منطقه خارج شده اند.

۵. قابلیت انعطاف

اگر قابلیت انعطاف را توانایی تغییر حالت از شرایط موجود به شرایط مطلوب بدانیم در این عملیات شهید سپهبد علی صیاد شیرازی از چنین توانایی در حد مطلوب بر خوردار بوده است.

در هر عملیات نظامی تغییر وضعیت به میزان وسیعی بستگی به اطلاعاتی دارد که به فرد می رسد. این عملیات الزاماً خبری نیست که از فرد یا سازمان دیگری واصل گردد، بلکه مشاهدات فرد و یا حتی احساس او می تواند خبری باشد که دریافت می دارد. با دریافت این اخبار فرد مرتباً بررسی وضعیت نموده و برآورد خود را در ذهن می پروراند و پس از نتیجه گیری مبادرت به تصمیم گیری می نماید. شهید سپهبد علی صیاد شیرازی در ضمن عملیات در حالی که با هیچ کس ارتباط نداشت، با مشاهده اطراف خود (زمین - زمان - دشمن) احساس خطر می نماید و سریعاً و با شهامت دستور قبلى خود را تغییر می دهد و تصمیم به خروج از منطقه خطر می گیرد. چنین توانایی، زمانی حاصل می گردد که فرد از قدرت تفکر قوی و عمیقی بر خوردار باشد. بنابر این برای دara بودن قابلیت

انعطاف بایستی به تقویت مبانی فکری پرداخت تا فرد در شرایط بحرانی بتواند از این نعمت الهی جهت بهتر انجام دادن وظایف خود بهره برداری نماید.

تمامی عملیات

نکته قابل توجهی که در این کتاب وجود دارد، انجام عملیات متوالی در منطقه بعد از عملیات شیندرا می باشد. تعداد ۹ عملیات محدود در ۱۷ روز یعنی تقریباً هر دو روز یک عملیات در منطقه انجام گرفته است. تمامی این چنین عملیاتی را می توان به حضور حکومت مرکزی در منطقه ای نا آرام در گوشه ای از کشور تعبیر نمود. بنابراین، این حضور بالاترین مقام حکومتی در منطقه آن هم در آن شرایط خاص معنا پیدا می کند. تمامی این عملیات از برکات بسیاری برخوردار بوده و یکی از آن برکات شکوفایی و تبلور شخصیت شهید سپهبد علی صیاد شیرازی بود که مشارالیه در میدان عمل، آزمون خود را برای انجام خدمت بزرگ به کشور و ملت بزرگتر ایران با موفقیت پشت سر گذارد، بدون آن که بداند سرنوشت برای او چه رغم زده است. از تمامی عملیات می توان نتیجه گرفت که همواره در میدان عمل نبایستی حالت انفعالی داشت بلکه بایستی همواره صحنه را فعال نگه داشت و نیروها را به کار گرفت.

نارسایی عملیات

هر چند اجرای عملیات گشته شناسایی به نحو بسیار خوبی انجام پذیرفت، لیکن طراحی و نتیجه گیری از آن نامشخص است. این موضوع می تواند مورد توجه مراکز آموزش نظامی، دوره های ویژه و آموزش یگانی قرار گیرد. در این دوره ها باید طراحی و پیش بینی امکانات، نظارت و نتیجه گیری مورد تأکید اساتید قرار گیرد و تمامی رده ها به گونه ای آموزشها را فراگیرند که در همه شرایط کلیه جوانب کار را اندیشه کنند. با اذعان به اینکه عملیات مذکور در آن شرایط زمانی و

نکات آموزشی عملیات شیندرا ۶۹

مکانی به نحو مطلوبی انجام پذیرفت لیکن در برداشت آموزشی از آن نکات زیر قابل ملاحظه است :

۱. فقدان طرح ریزی

هیچ گاه نبایستی با دریافت یک خبر خام ، آن هم در شرایط بحرانی بلا فاصله تصمیم به اعزام نیرو گرفت .

۲. انتخاب نیروی مناسب برای انجام مأموریت

برای هر مأموریت سازماندهی مناسب و فرد مناسب در رأس آن لازمه مأموریت می باشد . بدیهی است هرگونه انتخاب نامناسب ، مأموریت را دچار انحراف نموده و لطمات فراوانی وارد می نماید .

۳. عدم برآورد و تأمين نیازمندیها شامل موارد ذیل

الف. وسایل ارتباطی؛ هیچ گونه ارتباطی پیش بینی نشده و دستور کار مخابراتی نیز تهیه نشده بود .

ب. چگونگی پشتیبانی؛ طرح پشتیبانی برای موقع خطر و نجات گشته شناسایی تهیه نشده بود .

ج. تجهیزات مورد نیاز؛ افراد گشته تجهیزات لازم را دریافت نکرده بودند .

د. عدم توجیه؛ فرمانده گشته نسبت به مأموریت زمین ، دشمن توجیه نشده بود .

ه . اسم شناسایی . یکی از ملزمات اعزام گشته (چنانچه طرحی وجود داشته باشد) تعیین اسم عبور و شناسائی است که نیروی گشته در ورود و خروج از منطقه خودی به آن نیاز دارد . کما اینکه در این عملیات ، گشته شناسایی پس از خروج از منطقه خطر و در هنگام ورود به منطقه خودی با مشکل مواجه شد و چنانچه درایت فرمانده گشته نبود مشکلات و خطرهایی برای گشته بوجود می آمد .

۴. انتخاب زمان نامناسب برای عملیات

۷۰ عملیات شیندرا

علاوه بر کلیه مشکلات اشاره شده ، زمان اعزام گشتی بسیار نامناسب انتخاب شده بود و همان طوری که ملاحظه شد ، گشتی پس از پیاده شدن در منطقه ، هنوز نسبت به منطقه توجیه نشده ، تاریکی شب فرا رسیده و مأموریت اصلی فراموش شد و ناچار ، عملیات تبدیل به خروج از منطقه خطر گردید .

کاربری آموزشی

این عملیات می تواند به عنوان یک مسئله گشتی شناسایی با اضافه کردن مطالب لازم توسط استاد طراحی و به مدت دو ساعت در دوره های دانشکده افسری ، دوره مقدماتی ، دوره های ویژه (تکاور - نیروی مخصوص) و همچنین واحدهای رزمی مورد استفاده قرار گیرد . استاد کلاس ابعاد مختلف را به بحث گذاشته و افراد کلاس را قادر به تفکر نموده و نظرات خود را در کلاس مطرح و بحث نمایند و در خاتمه استاد با توجه به آنچه عملاً اجرا شده و سایر اصول جمع بندی لازم را به عمل آورده و درسهای برگرفته از این عملیات را یاد آوری نماید .